



اختران

بهر روز آرمان

أَخْتِرَان

آختران

بهروز آرمان

دفتر نهم سروده ها (دفتر دوم چارپارها)



ABGIN PUBLISHING

GERMANY

YEAR 2026

ISBN N: 9 78-3-91 09 26-03-5

Ax tarān

POEM

Beh rooz Arman

انتشارات آبیگین

شماره ثبت انتشارات در آلمان ۱۶۰۲۰۲۵۳۰۶-۱۶۰۹-۰۹

اختران

سروده

بهروز آرمن

مایه ی طرح های این دفتر از علیرضا گران نظر

منتشر شده در آلمان فدرال

سال ۲۰۲۶ میلادی

سال ۱۴۰۴ خورشیدی

شماره شابک: ۵-۳-۰۳-۹۱۰۹۲۶-۰۳-۹۱۰۳-۹۷۸

دارنده ی همه حقوق چاپ، نویسنده است

www.b-arman.com

فهرست

۹	چارپارها
۵۳	پیوست
۹۷	از کتاب های نویسنده
۹۹	سرچشمه ها

چارپار یا رباعی هنوز یکی از زیباترین، شیواترین، لرخورترین و دلنشین ترین ابزارهای سرایندگی ست برای فرادید نهادن فشرده و آهنگین دریافت ها، برداشت ها، گرایش ها، اندیشه ها و بینش های چامه سرایان. بیهوده نیست که نیمایوشیج، خیزاننده ی موج نوین هنوز خیزنده ی سرایندگی، می نویسد: "رباعیت یک رازنگهدار عجیبی برای من شده است ... (در آن ها) حقیقت مسلک خود را که طریقت است به اشاراتی گفته ام".

....

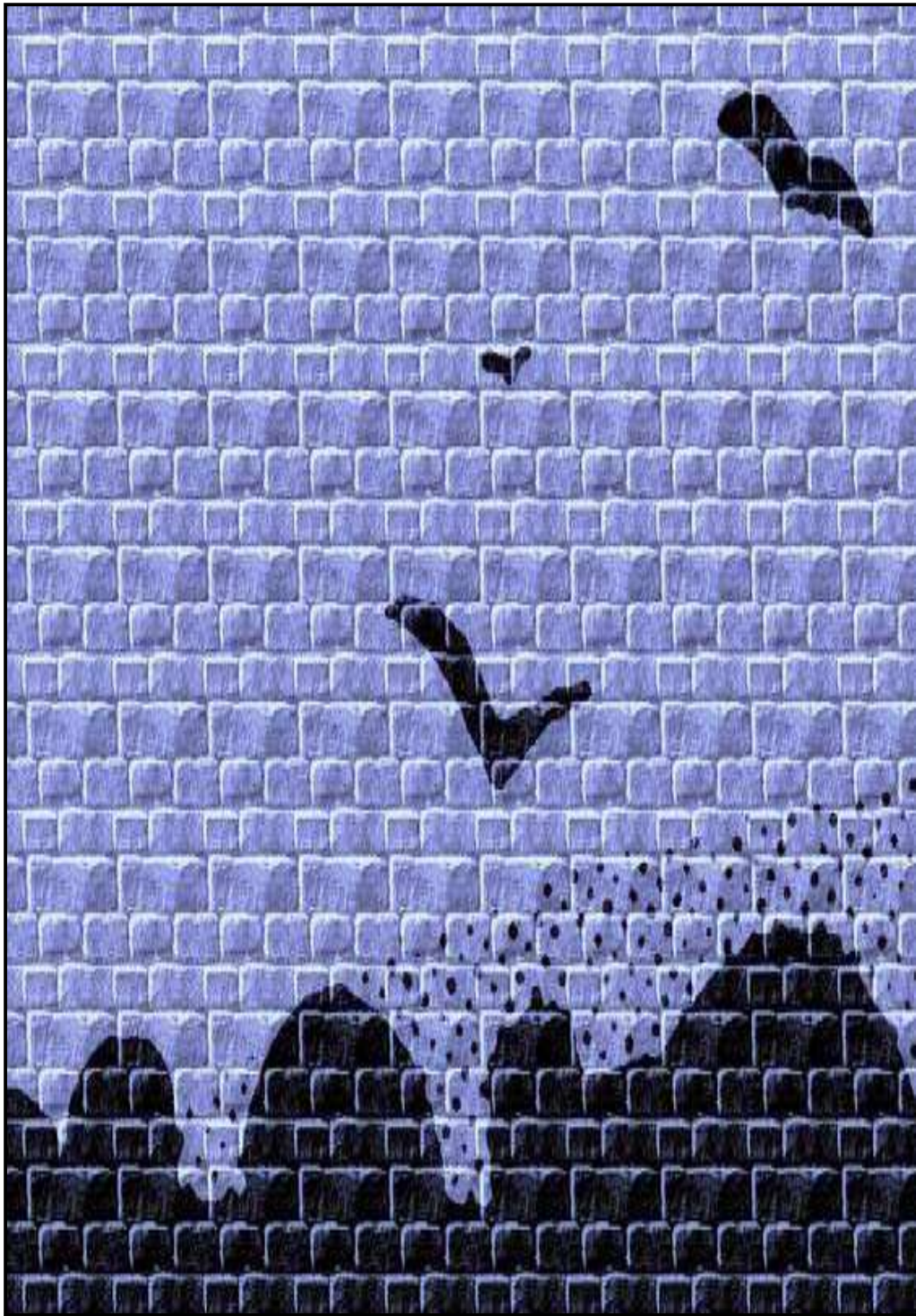
در بسیاری از چارپارها کوشیده ایم کلواژه ها و واژه ها و بندواژه های هم آوارا در ردیف ها و قافیه ها و بندها کاربریم، باری دانیده نه در همه ی آن ها، چرا که بدین گون می توانستیم از انباشته های کلواژه ای و واژه ای بیشتری بهره ستانیم و بر درون پردازی ها و معناها بیافزاییم. نمونه هایی از واژه های هم وزن و هم آوا: پوشان و نوشان و جوشان یا گشنت و خرت و بردت، و نمونه هایی از واژه های هم وزن و کمتر هم آوا: غفران و بلران و فرزنان یا میراند و رامد و آید.

....

سراینده دانسته از ردیف ها و قافیه های همسان و همتا، برای نمونه بهره گیری سه باره یا چهارباره از یک واژه یا کلواژه در پایان بندهای رباعی، که در چارپارها فراوان کار آیند (نمونه وار: نیمی از رباعی های خیام بدین سان آند)، کمتر بهره ستانده است. از هشتاد چارپار این دفتر تنها چهارده تای آن ها دارای واژه یا کارواژه ی همسان و همتا در پایان بندها می باشند. سراییدن این سان چارپارها دشوارتر است، باری از این راه می توان کارواژه ها و واژه های ناآشنا و آشنای بیشتر، و نیز دریافت ها و پرداخت های نو و کهنه ی افزون تر، در چکامه ها گنجانید. شاید شماری از این "ناآشنا" ها بتوانند در زبان کنونی مان کماکم جای آفتند، بویژه کارواژه های ساده، چرا که یکی از آبرتنگناهای زبان نری امروزی، کمبود اینگون کارواژه هاست.

....

چارپارهای این دفتر بر وزن های شناخته ی شده ی رباعی ها سراییده شده اند، باری یک چکامه بر وزن "نو بیتی" و چند چامه بر وزن "شاهنامه" نیز در این دفتر آورده ایم که بدان جداگان آمله و اشاره کرده ایم.



با بارشِ مِهْر، دشتِ مینا نَم شد
آن سوگِ هزارساله با مرهم شد
از ابرِ هُما اندرِ دریادلِ ناب
یک چکه به شبِ جَهید وُ، غم، شبِ نَم شد

مینا: اینجا لعابِ شیشه ای روی کاشیِ نیایشگاه ها

هما: مرغِ کامران و فرخنده

مَه، رَوِی سِپیدش به لبِ جو می شُست
 گُل، بر لبِ رود سایه اش، تو می رُفت
 در سایه ی گُل که بلبل آن جا می خُفت
 ناخُفته تنی از دلِ دریا می گفت

جو: جوی، جویبلر

تو: توی، درون، اندرون

رفتن: روبیدن، جای روبیدن، جاروبیدن، جاروب کردن

وانگه دمِ مهر، شور بر جان ریزد
 دل، موج زنان به سوی دریا تیزد
 برهوده کسی که کین به جوی آمیغد
 بر باغ وُ بهار، خاشِ غش آویزد

تیزیدن: اینجا تیز برداشتن، چابکی و چستی کردن، تندیدن باژگونِ کُندیدن

برهوده: برهود، پرهود، بیهو، زرد گردیده، رنگ پریده

آمیغدن: آمیغیدن، آمیزیدن، آمیختن

خاش: خاشه، خاشک، خاشاک، خار و خس

غش: فریفتن، گول زدن، ریا آوردن

پروانه پرید، دل پَران، کُل پوشان
 در خانه بدید، نو رَسان، هم نوشان
 پیمانہ ندید و بادہ آن جا جوشان
 جانانہ نہید شمع و جان، بر دوشان

جانانہ: اینجا به طور کامل

نہیدن: نهادن، نشاندن، گذاشتن

ابری کہ ز دریایِ دلم دانیدم
 بارانیدم، بہ چشم نوشانیدم
 دل چشم کہ خاک را خوانیدم
 خندانیدم، چہ سبز رقصانیدم

دانیدن: دانستن

بارانیدن، نوشانیدن، خندانیدن، رقصانیدن:

گذرا یا متعدی باریدن و نوشیدن و خندیدن و رقصیدن

گلبرگِ سَبُکِ سر که به باغِ جان بود
 بر بادِ سَبُکِ دل چو پری غلتان بود
 مهتابی وُ سرخابی وُ گه خندان بود
 پروانه ی بی شمعِ شبِ رَخشان بود

رخشان: رخشنده، درخشنده، از رخسین

گفتا که رگِ گوهرِ این کان، دربین!
 بر جویِ چَمِ اَش به هر بهاران، بنشین!
 گر زیبِ وَشِ دُرِّ زمان می جویی
 دریایِ دلان به چشمِ زیبان، آذین!

چم: اینجا خرامان، روان، از چمیدن همبرِ خرامیدن

وش: خوش، خوب، و نیز سره، بی غش

آذینیدن: آراییدن، زیبین

زیبا: اینجا زیبِ درونی^۱

^۱ "که زیباست؟ آنی که راستی را آراست. از درونِ ناب تابنده، بر پلشت ترین تازنده."

آن دل که تو را دید و به رویا نرسید
 از رخشِ رُخِ ات چو روزِ بینا نچمید
 یک شب نه، هزار شام، مهسا ندوید
 فیروزه ی این کانِ دل افسا ندردید

رخش: تابش، روشنایی، فروغ، از رخشیدن

چمیدن: خرامیدن

مهسا: مه مانند، مه با پسوندِ مانندگیِ "سا" چون آذرسا

فیروزه: زیباسنگِ آذرین که زیب توین اش آبی خوشرنگِ کان های نیشابور است

دل افسا: دل افساینده، دل افسون، از افساییدن همبر افسون کردن

گو آذرِ مهر برگدازد، دوزخ
 دریاریِ دلان به تفِ رماند، برزخ
 دریازدگانِ ساحلِ شش انداز
 پروازه ز پردیس فشانند، نخِ نخ

تف: گرمیِ آتش، از تفیدن همبر گرم شدن به آتش و مانند آن

شش انداز: ماهِ شب چهاردهم، نیمکره ی روشنِ دیدنیِ ماهِ بدرِ تمام

پروازه: ریزه زوررقی که شبِ زفاف بر سرِ عروس و ناماد

پاشند و نیز آتشی که پیشِ عروس افروزند

پردیس: بستان، باغ و اینجا نیز بهشتِ زمینی

نخ نخ: اندک اندک

امشب گه آن است که پروانه شوم
 بر بادِ دل آهنگ به گلخانه روم
 و ش از لبِ لاله بر تنِ گلخنِ خواب
 خرم نهم و مهر ستایانه پرم

گه: گاه

گلخن: گونه ای آتشدان

نهیدن: نهان

امشب دم آن است که دیوانه شوی
 با یارِ دل انباز به میخانه شوی
 تش از لب او بر لبِ پیمانهِ ی پار
 شیدا زنی و آذرِ ششگانه شوی

دل انباز: دل شریک، از انبازیدن همبر شریک شدن

پار: گذشته، پیشین

شیدا: سخت شیبیده، سخت شیفته

ششگانه: شش گوشه، بالا و پایین و پس و پیش و راست و چپ

دل بی نِگَه اَت، چه رازها می پوشید
 بی جامِ چَم اَت، ز ناکجا می نوشید
 بس تشنه وُ تاب شد روانم، باری
 او نوش ز خویش وُ، خویش، خور می دوشید

چم: اینجا پک

تاب: اینجا برانگیختگی

نوش: کارِ نوشیدن

خور: خورشید

بر شانهِ ی شب، دست رَسد از مستی
 ای مستِ زمان، پیاله پُر می هستی؟
 بر خوشه ی خوش، شیدکشان دیدستی؟
 بین! مَه به درِ خانه ی ما بنشستی

شید: خورشید

بر پرده ی شب، چون تو نگاهیدی و ماه
 چهری بکشید ابر، تو، دیدی و ماه
 چشم اش گفت ات، چه مست گشتم به نگاه
 جانم چکم ات، همای "من" بینی و ماه

نگاهیدن: نگاه کردن

هما: مرغ کامران و فرخنده

بی نای تو هر جا که نی ای چیدستم
 چاویدستم، به راز چاییدستم
 پژواکِ ندا به جان، چو کاویدستم
 خود دیدستم، چکاو خواهیدستم

نای: سازِ بادی

چیدستن و دیدستن و خواهیدستن: چیدن و دیدن و خواهیدن

چاویدستن: چاویدن، راز و نیاز دلکشانه کردن

چاییدستن: چاییدن، ناخوش شدن

خواهیدن: خواستن

چکاو: چکاوک، گونه ای مرغابی

مهتاب بخواهد که لبانش بگذرد
 خورشیدِ شبانگاه به نافش بخزد
 آن نوشته‌ی گل پوشِ پُرافسون، بی تاب
 پستان بمکد، به بوستانش برسد

نوشه: لوشه، اینجا در دو معنا نواماد و نیز نیستی ناپذیر

باشا که بهارِ چشم‌های آتش بینم
 بر چهر و چمن شورفشانش بینم
 تابید مَه آتش به تن، نیاشامیدم
 نوشم من اگر، نه شید تابش بینم

باشا: باشنده، از باشیدن یا بودن

شورفشان: افشاننده‌ی شور یا جوشش یا مستی

شیدتاب: شیدتابنده، خورشیدتابنده

رَسْتَم ز سَرَايِ تُو شَبِي مَسْتَانَه
 رُسْتِي تُو سَوَا از مَن وَ مِي رِيْزَانَه
 خَوَانِيْد بَه بَامَدَاد بَالْم بَا بَاد:
 تُو رَسْتَه وَ اُو رُسْتَه وَ كُلْ، بِي خَانَه

رَسْتَن: رهيدن

رُسْتَن: رويدين

سَوَا: سيوا، جدا

بَا تَك چُو رَوِيْد، رُوْدبَارِ تُو وَ مَن
 يَكْبَارَه شُوِيْد، اَبْشَارِ تُو وَ مَن
 يَك شَام، بَه نَالَه اِي كَه نَشْنَاخْتَمَش
 صَحْرَا بَسْرِيْد، خَسْت بَارِ تُو وَ مَن

تَك: اينجا نو، بويدين، از تَكِيْدَن هَمْبَرِ بُوِيْدَن يَا جَنِيْبِن

رُوِيْدَن: رفتن

شُوِيْدَن: شدن

سُرِيْدَن: لغزيدن، سُر خوردين

خَسْت: اينجا آزرده، غميين، از خَسْتِيْدَن يَا خَسْتَن

سرمايِ دلش، به شبِ لبي مي زد سوز
 بورانِ تنش، يخايخي مي زد سوز
 دستي به برِ دريچه بُردم، بيرون
 گرمايِ به وَش، شراره اي مي زد توز

بوران: بادِ تندِ برف ستانیده

وَش: خوش، خوب، و نیز سره، بی غش

شراره: ریزه ی آتش

توز: جوینده و اندوزنده، از توزیدن یا توختن

تاری به سیاه جامه ای جایی یافت
 پوری دیدش، به شانهِ اش پودی بافت
 پودی که چنان سپیدجانی می ساخت
 تاسی ز تن اش به ترس، بیرون می تاخت

تار: تار و پود و نیز تاریکی

پور: پسر، فرزند نرینه

تاسی: اینجا غمگینی، اندوهناکی، آرزومندی، از تاسیدن همبرِ غمناک شدن

خونش ز تو جوش تر به دل می چرخد
 انگار به گِردِ شاییدی می گردد
 آن دل که دلت به گرمی اش می نوشید
 گویی که به تب های غمی می غلتد

جوش: جوشش و نیز برانگیختگی

گر خوشه ی مهرش بُری، زخمش چین
 شب تیشه به شورش بزنی، جارش چین
 با مهرِ وَشی می زید و می زاید
 آن مهر، مَرَامَش نَخَری، خوابش چین

جار: بانگ، فریاد

وش: وشت، خوش، خوب

ای آنکه رسیده ای به سرما، سرِ ما
 آوار شوی، برفِ برِ ما، برِ ما
 استیزه چه تابِی که ندانی فردا
 بی ما تو نیابی لبِ دریا، دریا

استیزه: ستیوه از استیزیدن یا ستیزیدن

بستیز به ما، دوست ستای ات خوانیم
 با نیزه بیا، مِهَرَنَمای ات دانیم
 در جنگِ زر و رندی این "مای" نهران
 ماییم که در گَنجگَه ات دُر بانیم

رندی: اینجا فریکاری

مای: مامِ سرزمین، و نیز کمینگاهِ جانوان و افیونگران و ترفندفکنان

دُر بان: نگاهدارِ دُر یا گوهر

بوسی که سرِ چشمه بشارید سه گاه
 سرچشمه ی وَش گشت به جانی سره خواه
 خورشید که دید لاله اش، گفت پگاه:
 جام ات همه دل بُخت وُ، دلت، چشم به راه!

شاریدن: شُریدن، سُریدن، روان شدن آب و مانند آن

سه گاه: آمازه و اشاره به سه بُختِ نیاکانی، بگرییده دگر زیرنویس ها
 وش: وشت، اینجا پایکوبی، رقص از وشدیدن یا وشتن یا وشتیدن همبرِ رقصیدن

سره: نیکو، بی کاستی

دل بخت: دل نجات یابیده از بُختن یا بوختن، اشاره به سه بُخت

روز از شبِ بیمار، نگه خواست، ندید
 بس چشمه وُ جو، به وشت آراست، نچید
 دریا که به لب کشید با جامِ خورین
 باران شد وُ دست بر شبِ مست کشید

خورین: خور مانند، خورشید مانند

مست: اینجا تشنه و بی خود

آن کشته و افشانده ی مان، باری داد
از استده ی خزان مان، دادی زاد
جوبار فراخیز هزاران ساله
می تورد و جام می دهد، شادی باد

افشانده: پاشیده، پراکنده، فروریخته، از افشاندن یا فشاندن

بار: اینجا میوه، بر، شکوفه

استده: سته، دریافت شده، از استدن یا ستدن

توزیدن: توختن، اینجا جوییدن و خواهیدن و اندوزیدن و آرزو کردن

برگی به خراسان خیالی بچمید
از خاره ی وهم جست و در خاک رمید
نودانه ببین، که برگ باران بمکید
نوشاخه روان، که خوار خاران بگزید

خراسان: اینجا خارستان

چمیدن: خرامیدن

خاره: سنگ سخت

روان: بازتاب نامادی هستی پیرامون در سامانه ی عصبی جانداران

خوار خاران: خاران زبون و پست

دریا تو چه گفتی که به ما موج وزید
 بر شانه ی موج، خواهش رُشد رسید
 وَشْتِیمُ وَ خَزِیدِیمُ وَ چَمِیدِیمُ، بگـوی:
 بر ابر چه هِشتی، سرمان کِشته کَشید

وشتیدن: وشتن، وشدن، رقصیدن

چمیدن: خرامیدن

هشتن: هلیدن، گناشتن، نهادن

از زایی و میرایی ما، رازی بوی
 در رُستنِ وارسته ی مان، دادی روی
 دوشابِ هزار سال آذرنوشان
 می شارَد و شار می بَرَد، جویی جوی

وارسته: آزاد، آزاده، تابنده ی سیم

دوشاب: شیره ی لگور

نوشان: نوشنده، از نوشیدن

شاریدن: شُریدن، سُریدن، روان شدن آب و مانند آن

شار: در بومعنا، شارسان یا شارستان یا شهرستان یا شهر

و بازگونه ی "ربض" یا مدینه های تارگرفته ی سده های میانی

و نیز جامه ی باریک و رنگین زنان که به هندی "ساری" گویند

بوی و روی و جوی: ببوی و بروی و بجوی، از بوییدن و روییدن و جوییدن

گو سور بچین سور بچین سور بچین
 از گاه و بزنگاه، دم سبزنگین!
 بر دست تو و دست زمان کن بی کین
 گر گاه برانددت، مزن بر در دین!

سور: شادی، شادمانی، جشن، مهمانی، عروسی

دم: اینجا لحظه

مزن: نزن، از زدن یا زدن

یک چشم چه باشد، که هزار ات بشود
 خورشید که باشد، پر و بال ات بدمد
 در پله ی آن پاکي هم دلشدگی
 دیوانه چه نازد، به خیال ات بخرد^۱

دلشدگی: شیبیگی، شیفتگی

دیوانه: اینجا دیووش، دیوماتد

^۱ برای آسان تر خواندن چامه ها، گه گاه "ات" را جای "ت" نشانده ایم

دادار مبادا که به جانم بجهد
 هم بر فلک ام، هم نگه ام، خیمه کشد
 جانی که زنده جام به جانان خرد
 آذر بشود، به خیمه چنگی بخالد

دادار: دارا یا مالک یا خداوندگار مینوی و نامادی

خلیدن: اینجا فرو بردن

نمونه از مولوی:

هر که اندر شیخ تیغی می "خلید"

پاژگونه (واژگونه)، او تن خود می نرید

آنان که به افروغ زمان فرزاندند
 از تاری روز زارمان بیزارند
 پی پی سبزی ز مرغ مان درباوند
 افروزه در آن، سرای مان بسپارند

افروغ: فروغ، روشنائی، پرتو

فرزان: فرزانه، دانشور، بخرد، نانا

مرغ: سبزه ی خودرویده که در زمین های ناکشته ی ایران فراوان

و ساقه ی زیرزمینی آن نارویی ست

بی تابِیِ او تَنَم رَنی، تابانم
 بر تشنگی اش لبم نِهی، نوشانم
 سرتاسرِ شبِ مرا پری می سپُری
 دانی تو برَش به تپ، بُتی سوزانم

بی تابِی: ناشکیبایی و نیز بی تابشی

پر: آمازه و اشاره به پر سیمِرخ

تپ: تب و نیز گرما، از تپیدن یاتبین

بت: در دومعنا خوبرو، و نیز آدمِ خشمناک، دیو (در اوستا نام دیوی ست)

تابانم و نوشانم و سوزانم: در دو معنا

تابان و نوشان و سوزان هستم و نیز بتابام و بنوشانم و بسوزانم

برگی که به دستِ چامه ها بسپارم
 گوهر رَنَد وُ زاد به گندمزارم
 از آن سبَد وُ سفره به وَش آرایم
 با واژه ی سیمِرخ نشان انبارم

چامه: چکامه، سراییده

زاد: توشه ی راه، توش

چون شیره نمی چکی، بر این برگ مَشین
 ترغنچه نمی گُلی، به دفتر مَنشین
 هر برگِ بهین کتاب و دیوان چاود:
 بر ریشه ی با مغزِ زمان، وشت نِشین

مشین: کوتاه شده ی منشین، نِشین

تر: تازه، شاداب، رسیده

گلیدن: اینجا افشاندن

بهین: بهترین، برگزیده ترین

چاویدن: اینجا بانگ کردن

وشت: وش، خوش، خوب، و نیز سره، بی غش

جانی که به یک نسیم از جا خیزد
 بر بالِ خیال داستان ها میزد
 می آید و گاه بر سَرم می چرخد
 از شانهِ ی باد، واژه ها دربیزد

میزین: اینجا آمیزیدن، آمايیدن، آمدن، "ترکیب کردن"

دربیزدن: دربیختن، بیختن، غربال کردن، پرویزن کردن

ای جان که بدان جوانی و هرجایی
 از شور چنان شیب بُدی، تنهایی
 آر شام مرا دمی، گرم روز آبی
 چشمانِ گذشته ای که کم دریایی

هرجایی: اینجا آنکه یک جای نماند

شور: اینجا شوریدگی، از شوریدن

شیب: شیبیده، شیفته، جذبیده، از شیبیدن یا شیفتن

این ماهِ غمین به کهکشانی بکشم
 کز تفته تنش تازه زمینی بتنم
 فرشید که خند خند چرخانیدش
 ناهید فراخوانم و مرغی بشوم

تفته: اینجا آزاده از تفیدن یا تفتیدن

تتیدن: اینجا تن یا پیکر دادن، و نیز بافتن

فرشید: فر خورشید، خورشید فر، خورشیدِ روشنایی و فروع و نیز داد

خند خند: خنداخند، خنده ی پیایی

ناهید: ستاره ی آناهیتا یا ناهیده یا زهره، و نیز فرشته یا دُختِ زاینده

مرغ: سبزه ی خودروبیده در زمین های ناکشته با ساقه ی زیرزمینی نارویی

وانگاه که هوشِ باغ، غُفران بگرفت
 بر خاکِ روان، سرشک باران بگرفت
 حاشای مَرای خوشه ای شیدایید
 او توش و تَش از همایِ فرزانه گرفت

غفران: آمرزشِ داد از گناه را گویند، ویژگیِ پس از مرگ

روان: بازتابِ نامادیِ هستیِ پیرامون و

سازماندهیِ آن بویژه در سامانه ی عصبیِ جانداران

شیداییدن: سخت شیبیدن یا شیفتن، سخت آشوبیدن یا آشفتن

توش: توانایی، زورمندی و نیز توشه و خورک

هما: مرغِ کامران و فرخنده و نیز آمازه و اشاره به سیمِ مرغِ آذر سرشت

فرزان: فرزانه، دانشور، بخرد، نانا

از یار تو پیمانِ سزا، در ما ساز
 پیگیری و صد بار چرا، در ما آز
 روزی که هزارها ریا، در زد باز
 بی باکیِ ناپاکِ زُدا، در ما تاز

سزا: سزاوار، شایسته، از سزیدن

آزیدن: آژیدن، آجیدن، اینجا خالانیدن

تازیدن: اینجا دوانیدن

رنگی ز زمانِ زَا به جان افکندم
انگار دلم به مهرگان آکندم
زیبنده نویی، گران هُما-بی گاهی
بالاندمش وُ ز باگهان واکندم

زا: زای، زاینده

مهرگان: بزرگترین جشن ایرانیان جنوب باختری

که پیوند می داشت با فرشته ی فروغ، همانا مهر یا میترا یا میترا

هما: مرغ کامران و فرخنده

بالاندن: بالیدن کنائین

باگه: با گاه، باژگون بی گاه

ما یاورِ آن رهیم، بی ما ندود
یارِ سرِ آن پُلیم، بی ما نپرد
راهی وُ پُلی وُ کوهساری شبدیز!
ما شیهِ ی آن تشیم، با "ما" بدمد

شبدیز: شب رنگ، سیاه رنگ، و نیز اسب سیاه نیاکان

شیهه: بانگ اسب

نَوَانِيَّ وَ نَوَانِيَّ وَ نَوَانِيَّ
 نَوَانِ خَانِه بَه هِر سَوِيي كَشَانِي
 نَوَاگر در سِيه چَاله چِپَانِي
 نَوَالِه بَر نَوَالِه تَن تِپَانِي^۱

نوانیدن: اینجا به ناله در آوردن، گذرا یا متعدی نویدن همبر نالیدن
 نوان خانه: جای مستمندان و تهی دستان، "خیریه"، و نیز ناله خانه
 نواگر: نالنده، نالان، و نیز سازنده و گوینده و نوازنده
 نواله: لقمه خوراکی

بیمار، گریزپای و نازیا بود
 دیوانه و مست و منگ و ناپروا بود
 در زمزمه اش نوا نوا سودا بود
 زرباره گی اش چو روز ناپوشا بود

نازیبا: نازیب درونی
 دیوانه: اینجا دیووش، دیوماند
 نوا: آواز و نیز ناله
 زرباره گی: زر بسیلر خواهی، باره گی پسوند فراوان خواهی ست

^۱ این چلمه را بر وزن "دوبیتی" سراییده ایم.

آن دانه که در دشتِ خرابش، خور چید
 جوشید دمی و خوش، به خاکش خُسبید
 نالان، لبِ جویبارِ پُر خَس، خود دید
 نوبر، بر شاخسارِ ناخوش، خشکید

خور: خورشید

خس: خاش، خاشه، خاشک، خاشاک

نوبر: میوه یا گیاه نارس

شب از نگه اش چراغ‌ها آویزد
 بر خوشه و خاش، رخس‌ها واریزد
 خورشید به جان، هُما به تن، بی ماتم
 با خویشتنِ خویش چرا نامیزد؟

واریزدن: واریختن، بازریختن، واریز کردن

خاش: خاشه، خاشک

رخس: رخسندگی، روشنی

میزین: اینجا آمیزیدن، آمیختن

چون ساقه، به شیرابِ زمان در چَرخی
 در شادیِ کشتزار چَرخاچَرخی
 گر میوه دهی کنارِ گنبدزاری
 هَش دار! نوحه بنوشی، تلخی

شیراب: شیرابه، شیره ی درونِ ساقه ی شماری از گیاهان

"زار" در کشتزار و گنبدزار: پسوندِ انبوهی و فراوانی

نوحه: گریه ی سوگواری

آن ماه اگر به جشنِ تابان کَشَدَت
 خورشیدِ شبان جامه ی زَرگان خَرَدَت
 آتوری آسمان وگر جان زَنَدَت:
 این خاکِ وزان به روزِ وِرزان بَرَدَت

آتوری: کاتوزی، زاهد

ورزان: در حال ورزیدن، از ورزیدن

این شور و شَرِ نوحه ی با زنگ ز چیست؟
 تن بازی وُ دل تازی با رنگ به کیست؟
 بس بانگ سرا شبان به در کوبیدم
 اوژنگ سخن رساند: بر مرگ خوشی ست

نوحه: گریه ی سوگواری

زنگ: اینجا اندوه، غصه

رنگ: اینجا فریب، ریا

اوژنگ: جاویدی، طلسم و نیز دیوی که رستم بکُشت

هر شب، "دهه" بود و دیده ی دشت، کَبود
 ماتم زده بود، بر سرِ کِشته چو دود
 دهگان که برفت سوگ گاهش شادان
 هم "ده یک" و هم شب "دهه" را روز رُبود

دهه: دهه اول ماه سوگواری

دهگان: اینجا پاسبان راه و سانِ ایرانیانِ سوریستای

ده یک: گونه ای مالیات یا خراج کشاورزان به نهادهای پرستشگاهی و دگره

این دایِ نه زایا وُ نه میرا، به چه را؟
 چهری که نه اینجا وُ نه آنجا، به که را؟
 بر آینه‌ی هست بساویدم، گفت:
 آن "قدسی" ناهست بردِ نا به کجا!

دای: اینجا مادرِ مینوی، مامِ نامادی، دانار

هست: هستی، وجود

بساویدن: پساویدن، بسودن، تماس پیدا کردن، لمس کردن

قدسی: جداسفته‌ای، مجردی، نامادی مینوی

این زنگ، که را به تنگ می تاراند
 پندارِ چه کس، جَفَنگ می پاشاند
 بی شرم به کامِ مرگ می بلعاند:
 کی بانگِ زه ای که وَنگِ وی خواباند

زنگ: لدوه، غصه و نیز فلزابزاری که با کوبیدن چکش آواافکند

تنگ: دره‌ی کوه

زه: چله‌ی کمان، و نیز زاینده و بار دار، از زهیدن

ونگ: گریه‌ی همراه با داد و فریاد

سَنگانِ زَبَرِ چو ناکسان گردانند
 چون گندمِ "ما" رسید، ناگردان اند^۱
 آن سال که آسه را کسان گردانند
 بیکار خورانِ خاک، سرگردان اند

ناکسان: بدسرشت ها، فرومایه ها

کسان: یاران، هم دمان

آسه: آسیاب، آساب، آسیا

بیکار خوران: بیکار آرمیان، تن پروران، مُفت خوران

گردانیدن: چرخاندن و نیزاناره کردن

نتوان گُلِ شام را به در، خواباندن
 خورشیدِ چَمین به سنگِ سنگین، راندن
 در گردشِ این چرخِ زمانه، شب و روز
 هم شاید و هم باشد گُلِ باراندن

چمین: اینجا با چم، با خرام، از چمیدن همبرِ خرامین

شاید: شاییدن، شایستن

باشد: باشیدن، بون

^۱ ما گاهگاه "آند" را جای "تَد" نشانیده ایم، آنهم برای بهتر دریابیدن سراییده ها، دگر نمونه: "کم دانند" همبر "کم می دانند" و "کم دان آند" همبر "کم دان هستند".

دانی که چه می سود به تن سنگِ گران
 سرمایه ی شادی همه برزه گران!
 می ریخت به آردها، خمی گوهر جان
 می داد به بردگان، سزا آسه و نان

سودن: ساییدن، ساویدن، سابیدن

برزه گر: کشاورز و نیز کارورز، از برزیدن همبرورزیدن

خم: پیمانه ی سفالینه برای آب یا باده و مانند آن

بیختن: بیزیدن، غربال کردن، پرویزن کردن

سزا: سزاوار، شایسته، از سزیدن

آسه: زمینی که برای کشت آمایند یا آماده سازند، و نیز آسیاب

سیلاب رسید، دربِ شبِ خانه ی مان
 از جا بکنید، خشتِ اُفتیده ی آن
 با هر چه که یافت، دانه در لانه ی خان
 سبزی بزَنید، بام، جانانه ی جان

کَنیدن: کندن، گسلیدن یا گسستن با زور و توان

افتیدن: قتیدن، افتان

خان: اینجا میر یا امیرِ بزرگ زمیندار

بام: بامداد، پگاه

جانانه: اینجا خواهیده، جویده، خواسته، در خواسته، جُسته، مطلوب، مراد

سالی سره است و توشه ی شهر و ش است
 این زادِ هماغه است، فر در بر و ش است
 جوییدن و یابیدن و خوش باشیدن
 از خنده ی اوست، خورشیدفش است

سره: نیکو، بی کاستی

وش: وشت، خوش، خوب

زاد: توشه و نیز زاییده

هما: مرغ کامران و فرخنده

فر: فروغ، ناد

خورشیدفش: خورشید و ش، خورشید مانند

کانیم! ز کوهسارِ سارا کانیم
 توشیم! سرشتگاهِ شیوا توشیم
 یابیم! گدار و راز از "ما" یابیم
 تابیم! به فر شهر فردا تابیم

سارا: پاک، ناب

توش: تولنایی، زورمندی

سرشتگاه: آفرینشگاه، از سیرشیدن یا سیرشتن

شیوا: خوب، نیکو

فر: فروغ، ناد

ابری که ز دشتِ سوگ، آواره شود
 بر تیغهِ ی کوهِ قاف، بارنده شود
 گه برفِ فرین شود، به کاریزه سُرد
 در چشمه و جویِ سور، شاریده شود

قاف: اینجا کوه البزی که خورشید از آن برخیزد

فرین: با فر، با فروغ، و نیز با داد

کاریزه: کاریز، قات

شریدن: شاریدن، سُردن، سُرد خوردن و روانه شده به پایین

سور: شادی، شادمانی

شاریده: سُردیده، روانه، آمازه و اشاره به شارستان یا شهرستان، از شاریدن همبرِ شریدن

دهگان، در آسمان به خورشید گشود
 در شام، رُخی نیز به مهشید نمود
 روز از شب و، خور از مه سیمرغ نشان
 پر خواست، ز باغ خوشیده زودود

دهگان: دهبان، پاسدارِ ده، پاسبانِ سان یا رسمِ دهگانی، کشاورز، امویان مردمان پهنه ی زمامداری
 ساسانیان رانه تنها "فارس"، بلکه "دهقان" که همان دهگان است نیز می نامیدند

مهشید: ماه شید، ماه خورشید، پرتو ماه

خور: خورشید

خوشیده: خشکیده، از خوشیدن اینجا همبرِ خشک شدن

آن نقشِ شِکِن که شبِ نِهان گشت نِهان
 بر چهرِ که بَنَشست؟ چه سان گشت خزان؟
 پیدا که بشد، پرده ی زر گشت و زان
 چهری که شِکِن یافت، بر آن گشت کَمان

شکن: چین، تا، شکج، از شکنیدن یا شکستن و نیز شکنجیدن

کمان: جنگ ابزاری که بنان تیر انازند

دزدی که برای مان کُله توخته است
 در کاسه ی دردمان، زر اندوخته است
 هر بار کلاه و کاسه پرداخته ایم
 هر لب که ندای مان بشد، دوخته است

توختن: اینجا بخیه کردن، دوختن

پرناختن: اینجا تهی کردن، برچیدن، نمونه از فردوسی:

سپاه از پس او همی تاختند

بیابان ز گوران "بیرناختند"

دیروز سپهر را سپر می چیدیم
 بر گرد سپیدار، خدنگ آجیدیم
 اکنون که به بیدِ مرده جان آمیزیم
 در سنگرِ این جنگ چه چین در چین یم

سپیدار یا اسپینار: درختی از تیره ی بیدها که از تته اش ستونِ چوبی
 برای ساختمان و مانند آن سازند

خدنگ: درختی سخت که از آن نیزه و تیر و زینِ اسب می سازیند، بویژه برای جنگ
 آجیدن یا آزدین: اینجا خلانیدن، نمونه وار در شمع آجین

هر چند در این تنگه به تیریم هنوز
 بیراهه که بینیم، شکیبیم هنوز
 تو خیز زدی خیر، ژکیدیم به سوز:
 بر گاه و ره کال، نخیزیم هنوز

شکیبیدن: شکیب گرفتن، آرام گرفتن، صبر کردن

خیر: خیره، بیهوده، سرگشته، عبث

ژکیدن: آهسته سخن گفتن در زیر لب از روی خشم

کال: درهم، شکافته، و نیز نارس از کالیدن همبرِ درهم شدن

همواره به تیرِ دشمنِ دُشخواریم
 از سنگِ دِژ و کلوخِ ناکس، باریم
 سُنبانده ی هر سنگ که پیدا آریم
 سُنبیده، به پرتابگرانِ بسیاریم

دشخوار: دشوار

سُنبانده: اینجا تیزکننده، از سُنباندن همبرِ سنبیدن کنانیدن یا سفتن کنانیدن، سنباده

یا سمباده به گمان بسیار برگرفته است از آن

سُنبیده: اینجا تیز شده، سفته، تیر، نیزه، از سنبیدن یا سفتن

پرتابگر: رها کننده ی تیرِ دوربُرد، از پرتابیدن همبرِ رها کردن تیر و مانند آن

بَس گاه فروزید به جان گُردی و داد
 بَس گاه فرازید همایی فرجاد
 بدگاه نَسازید به رَج نیزه ی ماد
 بدگاه نَتازید به هر بد بِنیاد

گُردی: دلاوری، پهلوانی، بهادری

فرجاد: دانشمند، داننده، پسندیده

رَج: رده، صف

ماد: نخستین زمامداری بزرگ در بخشی از فلات ایران

از دام، به وامِ خاکسای، نرهِیم
 نابُخته، به خویِ خود رهایی، نرسیم
 دزدان نه به بام و کامیاران به کُنام
 بر دُرِّ دلِ کوهِ هُمایی، تَبْریم

خاکسای: اینجا خواری، پستی

بخته: نجات یافته، از بُختن یا بوختن، آملزه و اشاره به سه بُخت یا سه بنیان به

ویس های بودمانی ریشه کشانیده ی پندار و گفتار و کردار نیک

کامیار: در دو معنا، کام روا، و نیز یارِ کام یا یارِ آرزو و آهنگ

کنام: آشیان

هما: اینجا سیمرغ، مرغِ کامران و فرخنده ی از زیبای-زندگان کام ستانیده ی افسانه ای

پایای بگردید به گردِ گَبْران
 پی گرد درآیید ز آتش گردان
 پروای ندارید بدان نامردان
 مردم وشی سَمَندران را، بر و دان

پایا: پاینده، نائم

گبر: اینجا مرد، بزرگمرد، و نیز وهم سوزنده، آذرتبار (از کلاله ی بابکیان)

پی گرد: کاونده، جوینده

بر: اینجا میوه، بل

نان: نانه، تخم که کارند و روید

سمندر: جاندار تیره رنگ در آتش ناسوز آذرتبار

چو در خاور و باختر غش وزید^۱
 ددی ها به مردم ز زرکش رسید
 بخواندند با داد پوران زند
 سه بختان و دختان رزمش پسند

غش: فریفتن، گول زدن، ریا آوردن و نیز خیانت

زرکش: اینجا بهره کش، زرر باینده

پور و دخت: پسر و دختر

زند: نیرومند، توانمند و نیز سترگ

سه بخت: سه بوخت یا سبخت یا سه نجات دهیده: بوگرته از بختن یا بوختن همبر نجات دادن، همانا
 "هومت" یا اندیشه نیک و "هوخت" یا گفتار نیک و "هورشت" یا کردار نیک

در گستر داد، گفتمان گویاتر
 بر پیچ گذار، پُرسمان پویاتر
 ناخسته و سُختیده گوی می گفتم:
 با سخت سران سازمان، سختاتر

گستر: گستره، پهنه - گذار: راه، گذرگاه

سختیده: سنجیده، پخته، از سختیدن یا سختن همبر سنجیدن

گو: بی باک، دلاور، یل، پهلوان

سخت سران: سخت سر یا لجوج کسان و نیز سروران دشوار و بسته

^۱ این چامه را بر وزن "شاهنامه" سراییده ایم.

ای داغ که بر خاکِ تَرش پای کِشی
 کاریزِ غم و دشتِ تَرک زای زهی
 وَر وشت رَمَد، چشمِ چه شیبای چِشی
 ای شیدِ شبِ شصت! چه همتای نهی؟

باغ: در دو معنا، سوزان و نیز اندوه و مصیبت

کاریز: قنات

ترک: در دو معنا، شکاف و نیز آوای شکستن، از ترکیدن

زهیدن: زاییدن

وشت: وَش، خوب

شیبای: شیبایا، دلداده، از شیبیدن یا شیفتن

شید: خورشید

شصت: آمازه و اشاره به دهه ی شصتِ خونآخون

ترفندِ تو از زمانه نیرنگ تر است
 بیخِ تن تو، از رگِ خون سرخ تر است
 شب، خونِ بَمکی که کُلْبُنِ ام بَرِفکنی
 دانی بُنِ شصت و هفتان خاکِ تر است؟

بیخ و بن: ریشه، بنیان

گلبن: درختِ گلِ سرخ و نیز بیخِ درختِ گل

شصت و هفتان: آمازه و اشاره به هزاران زندانیِ سیاسیِ کُشته شده در سالِ شصت و هفت

پیغام ز پیروزیِ نان می وَرَدَت
 از خانه ی کار، سازمان می کَشَدَت
 هُش دار که نان بُران ندانند به راه
 از باسُخنی که بی سَخن می رَسَدَت

خانه ی کار: کارخانه

هُش: هوش

نان بُر: تهی کننده ی در آمدِ نان آوران، رباینده ی نان

برجستگی یار جهاند جستی
 چون جست زنی، درگذری از پستی
 در پرده پیلان بخلی، ناخستی
 بی باره بری بارِ زمان یک دستی

جهاندن: جهیدن یا جستن کنانین

خلیدن: اینجا نفوذ کردن

ناخست: نافر سوده، نادر دمنده، ناهراسیده

باره: اسب



باغم که شدی به خواب، خوابی می بین! از غنچه ی گل، رازگشایی می چین! پرسی که به جان چرا از آن جامِ نهان: چون نرگسِ بیدار پُر از کامی، هین!

کام: آرزو، خواهش، امید، و نیز آرزومندی، درآمیزی، از کامیدن

نرگس: گلی از تیره ی نرگسی ها که داستان ها دارد (بنگرید به پانویس)^۱

هین: آماده باش؛ بیامای، بشتاب

^۱ کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آورده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یابید پیرامون نرگس. کیمیاگر، "افسانه" ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیباییِ خویش را بنگرد، می شناسید. او چنان خویش را می شیدابید، که در بامدادی به دریا درآفتید و دم فروبندید. در جلی که او درآفتید، گلی شکفتید که نرگس خوانندش. این اما آنچه نمی باشید که نویسنده، داستان را با آن پایانیید. او گوید، آنگاه که نرگس میرید (مُرد)، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را باز یافتند، دگرگشته ز اشک هایی شور. "چرا می گری؟" فرشتگان پرسیدند. "من برای نرگس می گریم" دریا پاسخید. "آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گری،" آنان گویند، "با آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از نزدیک درمی نگریدی." "اما ... آیا زیبا می باشید نرگس؟" دریا پرسید. "چه کس بهتر از تو آن را می داند؟" فرشتگان گویند با شگفتی. "به هر روی، در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد." دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گوید: "من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیابیدم که نرگس زیباست. من در ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را باز می یابیدم." چه "داستان دل انگیزی"، کیمیاگر اندیشید. آنچه کیمیاگر "افسانه" خوان هیچگاه ندانید آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا می باشید، هر روز گج های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می کلید، نه زیبایی خویش را (برگرفته از کتاب "کیمیاگر"، با ویراییده ها و افزاییده هایی).

کار است که کیمیای هستی ست ازو
 کوهی ست که قله، تش فروغی ست ازو
 در هسته ی هر ورزه گری خورشیدی ست
 شب، چشمکِ اختران به سویی ست ازو^۱

تش: آتش

سو: روشنایی، فروغ

^۱ بیگر چکمه ای از سراینده در همین پیوند:

آذر زهیده ی زاینده است او.

گذرا باشی بلورها

پلیان پذیر ی چه بسا چیزها.

هر کوتاگاه به هیاهو

زنده-زمان را تن پوشنده ست او.

انبار مُرده ها

توفان زنده ها:

کار، برز، ورز.

(زهیدن: زاییدن - کار از کاریدن و برز از برزیدن و ورز از ورزیدن بیشاکم همبر و هم معنا می باشند)

سیاوش را هم‌هان، ناب بود^۱
 سیاوختی^۲ روزِ کم راز بود
 به هنگامِ ناورد با شبِ دلان
 سَمندر و شانیِ دل آسای بود

سیاوش با آوای کشیده ی "و": سیاوش، پورِ کیکاوس که سمندروار از آذر گذرید و نسوزید^۲

سیاوختی: اینجا خرد خوشی

ناورد: نورد، نبرد، آورد، رزم

سمندر: سام اندر، آتش اندر، آذرش، جانورِ تیره رنگِ در آذر ناسوزِ آتش اندر^۳

دل آسای: دل آساینده، از آساییدن همبرِ آسودگی گرفتن

^۱ این چامه را بر وزن "شاهنامه" سراییده ایم.

^۲ سیلوش به گمان بسیار آمیزه ای ست از "سیاه" و پسوندِ "وَش"

^۳ سعدی:

سمندر نه ای، گرددِ تَش مگرد
 که مردانگی خواهد، آنکه، نبرد

ما در این دفتر ادبی دانسته برای امروزانِ زبانِ کنونی بیشاکم کوشیده ایم، چرا که برخی از پژوهشگرانِ زبانِ دری، به نادرست، امروزانِ این زبان را تنها در پهنه ی دانش واژه ها شدنی دانیده اند.

به باژگونِ دیدگاهِ آنان، ما برآنیم که دست اندرکارانِ نویسیدن و سراییدن در این زمینه ی شَدنی می بایست بزرگ باری بر دوش کشند، چرا که به دیوانیان و دست اندرکارانِ "بالایی" چندان امیدی نیست، دستکم تاکنون چنین بوده است.

پیوست

پیرامون شیوه ی سرایش در بخشی از این دفتر

دری یا درگاهی یا تاجیکی یا پارسی یا فارسی زبانی ست آسان و رسا
باری آسیب دیده، که بایش
درپردازید و نوگردانید و بازآموزید

یادداشت یکم:

واژه های آمیزده یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها^۱ و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده^۲ در زبان امروزی، سودستاده ایم.^۳ در گزینش کارواژه ها و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.^۳ بدین روی، از کاربرد شماری از کارواژه ها و واژه های درست اما بسیار ناآشنا برای خوانندگان کنونی (جز چند کارواژه و واژه) پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در ساختار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن زبان مان - نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسیار برجسته و دراندازنده.

^۱ پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کملیش و رافتاده است. در واژه نامه های کنونی، مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

^۲ برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و مانندگی و چندبارگی در زبان دری، جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آن را در این معناها کاربردده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر گستره های واژه سازی، دگر می اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و بساکتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریاقن دانش واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست، که حتی در نوشته های امروزی اجتماعی-اقتصادی-فلسفی، «هرج و مرج» گونه می آید.

^۳ نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزین: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)

یادداشت دوم:

تزدیکا همه ی واژه ها یا نوواژه های کارآییده در واپسین کتاب هلی نگارنده ی این دفتر، روشمندانه و با آغازین از پایواژه ها یا مصدرهلی ساده ی پارینی یا کنونی یا ساختگی، رده آراسته یا ساخته شده اند. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

منظم شدن	مصدر ساختگی	سامانیدن - بسامان شدن
منظم کردن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامان دادن
نظم داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامان داشتن
نظم دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامان دادن
نظام داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامانه داشتن
نظام دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامانه دادن
انتظام داشتن	مصدر ساختگی	سامانیدن - سامانش داشتن
انتظام دادن	مصدر ساختگی	ساماناندن - سامانش دادن
نظام	system	سامانه
نظم		سامان
بی نظم		ناسامان - بی سامان
منظم		سامانیده - بسامان
انتظام		سامانش
قابل انتظام		سامانیدنی - سامان پذیر
نظم پذیر		سامانیدنی - سامان پذیر
نظم ناپذیر		ناسامانیدنی - سامان ناپذیر
نظام پذیر		سامانیدنی - سامانه پذیر
نظام ناپذیر		ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر
نظام-مند	orderly; systematized; in good order	سامانمند - سامانه-مند
نظام-مندی		سامانمندی - سامانه-مندی
نظم دهی	systematization	سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی
نظم پرداز		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
منظم کننده		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
نظم دهنده		ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده
نظام دهنده		ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده
انتظام دهنده		ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده

در این روشِ واژه‌سازی، نمونه وار، پذیرفتن را با قبول کردن، در پذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و به کمک آنان جدایی‌ها^۱ یا جدا شده‌هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، برستانده ایم (یا چون پاییدن و پایاییدن برابر با ثبات داشتن و ثبات نادن، با جدایی‌های آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی‌ثباتی، پایایش یا اثبات).

همین هنجاره و روش را درباره‌ی واژه‌های درآییده به زبان کنونی کارگرفته ایم.

بدین گونه "چالشیدن" و "چالشاندن"، برگرفته از واژه‌ی ترکی چالش، برابر با "چالش کردن یا زد و خورد کردن" و "به چالش کشاندن یا به زدو خورد کشاندن" آمده‌اند (چون رقصیدن و رقصاندن).

بسیاری از تک‌واژه‌های آسان و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می‌توان، و از دیدگاه نویسنده می‌باید، به زبان دری^۲ کنونی روشمندان و مرزدارانه افزایش داد.

^۱ جدایید (چون تراوید از تراویدن) یا جداییده یا جدا شده، از جداییدن و جدایاندن
^۲ در این نوشتار دانسته این زبان را، که می‌توان "زبان لاتین" ساده‌ی باختر آسیا نامیدش، بویژه دری خوانده ایم و نه تاجیکی یا فارسی یا پارسی و دگره. ما به انگیزه‌ی آنکه این زبان "درگاهی" یا "درباری" ("دری" برگرفته‌ی آنان) ریشه در دیوانخانه‌های آسیای میانه (بویژه بلخ، بخارا، بدخشان، مرو) دارد و هم‌اینک در کشورها و سرزمین‌های گوناگونی برون از ایران بدان سخن می‌گویند آن را دری خوانده ایم، بلکه ویژگی‌های بدین روی که آراییده و ویراییده‌ی این زبان "دیوانی"، علیرغم سترگ‌آسیب‌های رسیده بدان در سده‌های گذشته، می‌تواند در "بازارهای همگرای باختر آسیا" و آیندهای برآمده از آن، اندک‌اندک جایی را بیابد که زبان انگلیسی در بازار مشترک اروپا: جاقندان یک زبان منطقه‌ای در باختر آسیا، به معنای برچیدن گویش‌ها و زبان‌های سرزمینی نیست، بلکه در راستای گسترش همگرایی اجتماعی فرهنگی در یک پهنه‌ی بزرگ اقتصادی است با تاریخ درخشان چندده‌ساله، باری هنوز بسیار واپس مانده و در کشاکش فرورفته.

برای ساختن پایواژه‌های ماده‌ی آینده و نیز پایواژه‌های فراگذاره، می‌توان پسوندهای "یدن" یا "دن" (چون چالشیدن یا چالشدن) و "اندن" یا "انیدن" (مانند چالشانیدن یا چالشاندن) را کارگرفت. ما دانسته از پسوندهای "یدن" و "اندن" بیشتر سودستانده ایم، چرا که نزدیکاً در همه‌ی پایواژه‌های ساختگی گذشته و اکنون آنان را افزاتر کاربرده اند: هم سراینندگان و نویسندگان (چون طلوعیدن و قبولاندن) و هم مردم کوچه و بازار (مانند لاسیدن و لنباندن).

یادداشت سوم:

در زبان دری چون همه‌ی زبان‌های پیشرفته‌ی جهان، بجا و بایسته است که بویژه یک دستورزبان^۱ روان باشد. در زبان دودبیره‌ی کنونی، همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک‌واژه‌های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه‌واژه‌های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می‌شوند. دبیره‌ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره‌ی میراو "قرون وسطایی" است و با کنار آمدن همه‌سویه‌ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی دیوانی دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست.

یکی از برجسته‌ترین شیوه‌ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پافشرده اند، از دیدگاه نگارنده، بهره‌گیری روشمندان از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است.^۲

^۱ از دستورزبان‌های دیگر می‌توان آنجا که بایسته و بجاست (از آن میان، برای ساختن دانشواژه‌ها) بهرستانید، باری نه بدنگون که در زبان کنونی روان است.

^۲ ما در اینجا "دبیره" را کمابیش همسان با دستورزبان گرفته ایم.

^۳ این بدان معنا نیست که بر بهره‌گیری جایجای از دستورزبان‌های دیگر جهان برای واژه‌سازی، چشم پوشیم.

از این راه می توان تک واژه هایِ سودمند و نیازیده را بویژه از گُدارِ پایواژه ها به زبان دری افزایشید، و روشمندانه از آنان واژه های روزمره و دانشورانه سازید: مانند پایواژه های فهمیدن و فهماندن از واژه ی عربیِ آسان و رسایِ "فهم"، و ساخت واژه هایِ آنان، چون فهمنده و هم فهمی و فهمیدنی و نافهمیدنی و فهمانیدنی، به جای واژه هایِ برآمده از ستورزبان عربی چون فهم و تفاهم و دگره.

با بهرستانی از روش یک دبیره، آموزنده ی زبان دری بی نیاز است از یادگیریِ ستورزبانی دیگر، و این گامی است بلند در گُدارِ آسانیدنِ زبانِ کنونی بویژه برای آن دسته از مردمان باختر آسیا که عربی نمی دانند.

یادداشت چهارم:

به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگانِ زبانِ دری درباره ی پرهیزیدن از پایواژه هایِ دوریشه ای یا چندریشه ای (چون انباشتن و انباریدن، یا گفتن و گویدن، یا سوختن و سوزیدن)، ما بهربرناری از آنان را بویژه در زبان ادبی بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه هایِ بیشتر، بلکه برای آفریدنِ نوشته هایِ رنگین تر.

بویژه سُرودارها و نویسارهای^۱ آهنگین و قافیه مند نیازمندند به این انبان واژه هایِ همگون اما ناهموزن. دو نمونه از مولوی: برق می انداخت می "سوزید" سنگ - ابر می غرید رخ می ریخت رنگ، و نیز، می "شکافیدند" تن هاشان به نیش - تا برون آرند پیکان ها ز ریش^۶ (همانا

^۱ در این پژوهش، کتبی و شفاهی را نویسه ای و گویه ای، و نثری و نظمی را نویساری و سُروداری خوانده ایم: از نویسیدن، گویدن، و سُرودن (سراییدن).

کارگیری "سوزیدن" و "شکافیدن" به جای "سوختن" و "شکافتن" به انگیزه‌ی وزن چکامه^۱).

با این همه، همانگونه که بارها آمازه و اشاره کرده ایم، برای دراندازی زبان آسان باری توانا، بجاست که بر بهره‌گیری از پایواژه‌های برآییده از ماهه آینده (چون خوابیدن بجای خفتن) بیشتر پافشاریم، چرا که با یادسپاری تنها و تنها یک پایواژه یا مصدر می‌توان همه‌ی کارواژه‌ها یا فعل‌های ناگذرا و گذرا و بازگذرای زمان‌های گذشته و کنونه و آینده را صرف کرد.

این توانایی در کمتر زبانی می‌باشد. برای نمونه در زبان انگلیسی و آلمانی برای صرف زمان‌های گذشته و کنونه و آینده‌ی بسیاری از پایواژه‌ها می‌بایست چندین کارواژه یا پارکاوژه را یادسپرد،^۲ آن هم کمابیش بدون

^۱ گمانیدنی است که "مولوی بلخی" از دستور زبان پهلوی نیز در چکامه‌های اش بهرستاده باشد، چرا که "جامی" می‌سراید: "مثنوی مولوی معنوی - هست قران در زبان پهلوی".
^۲ کسانی زبان انگلیسی را "ساده‌ترین" زبان جهان برای یادگیری شماریده‌اند. دست کم در این زمینه‌ها، می‌توان زبان دری را آسان‌تر، و نیز رساتر، از زبان انگلیسی دانست: یکم: توانایی بیشتر در بکارگیری سرافزودها و پی‌افزودها برای ساختن آسان نوپایواژه‌ها و نوواژه‌هایی که می‌توان به سادگی ریشه‌ی شان فهمید و دریبید (نمونه: بنگرید به پایان یادداشت‌ها).
 دوم: صرف کردن ساده‌ی همه‌ی زمان‌های پایواژه‌های ماده‌ی آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: می‌خوری، خورده‌ای، خورده بودی، خواهی خورد)، تکلیسی اغلب نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: eat, ate, eaten). سوم: صرف کردن همه‌ی پایواژه‌های ماده‌ی گذشته برای زمان‌های گذشته و آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: رفت، رفته‌ای، رفته بودم، خواهم رفت)، و برای کنونه یا حال و فرما یا امر و دیگره‌تتها با یادگیری یک کارواژه (نمونه: "رو" در می‌روم، "گو" در بگوئید)، انگلیسی اغلب پیچیده‌تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). چهارم: پرسشی کردن ساده‌ی پایواژه‌ها، از آن میان، با واگرداندن آهنگ در گفتار یا آوردن نشانه‌ی پرسش در نوشتار (نمونه: می‌خوری؟ خورده‌ای؟ خورده بودی؟ خواهی خورد؟)، انگلیسی اغلب پیچیده‌تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). پنجم: منفی کردن کارواژه‌ها تنها با افزودن "ن" به آغاز آنان (نمونه: نمی‌خوری، نخورده‌ای، نخورده بودی، نخواهی خورد)، انگلیسی اغلب پیچیده‌تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). ششم: توانایی در "جمع" بستن با "ها"، تقریباً همه جا (نمونه: گفتن‌ها، کلاه‌ها، خوب‌ها در کنار خوبان، مدرسه‌ها در کنار مدارس)، انگلیسی کمابیش نیازمند به دیگر واژه‌ها (نمونه: Women, Men, Children). هفتم، "تفضیلی" یا "عالی" کردن آسان و هنجارمند اغلب ساخت‌ها یا صفت‌ها با "تر" یا "ترین" (نمونه: زیباتر و زیباترین، خوبتر و

توانایی در ساختن پایواژه‌های فراگذارده از ماده‌ی آینده‌ی پایواژه‌ها (چون خواباندن از خوابیدن، یا افروزیدن و افروزاندن از افروزندن) رده‌آرایی پایواژه‌ها بر پایه‌ی ماده‌ی آینده - به جای دسته‌بندی آنان به پایواژه‌های "باقاعده" و "بی‌قاعده" و دگره - و کارگیری آماجمند و پیگیر آنان نه تنها به آسان‌تر شدن زبان‌دری می‌انجامد (زیرا بدینسان همه‌ی پایواژه‌ها کماکم باهنجاره و "باقاعده" نیز بکار می‌روند و فهمیده می‌شوند)، بلکه بر رسایی آن می‌افزاید، چرا که با اینگون رده‌آرایی

خوبترین، بدتر و بدترین، کم‌بهاتر و کم‌بهاترین، پربهاتر و پربهاترین)، انگلیسی اغلب پیچیده‌تر و نیازمند به دیگر واژه‌ها (نمونه: به پلین بنگرید). هشتم: داردگی یا "تعلق" گرقتن به کمک خود ضمیرهای شخصی ("من، تو، او، ما، شما، ایشان"، نمونه: کتاب من، کتاب او) یا با پی‌افزوده‌ها ("م، ت، ش، مان، تان، شان"، نمونه: کتابم، کتابش)، انگلیسی نیازمند به واژه‌های دیگر (نمونه: her, his, their). نهم: توانایی بیشتر زبان‌دری در "پیوند" دادن ساده‌ی چندین واژه‌ی بهم وابسته، بویژه به کمک "کسره" یا "ی"، برای رساندن رستار درونه‌ی جمله به شنونده (نمونه: ما آموزگاران "تدک نان" مانده در سفره‌ی فرزندان خود را به حلق دزدان و اختلاس‌گران ردای دولت‌مرد پوشیده نمی‌ریزیم")، در زبان انگلیسی گاه ناسان‌تر بودن و گاه نبودن اینگون "پیوند" ها (نمونه: به پایین بنگرید). در زبان توانایی آلمانی که به زبان فلسفه نامور است، "پیوند" دادن گسترده‌ی واژه‌های بهم وابسته، که برای گشاییدن و فهمانیدن رستار گفتارهای گوینده بایسته‌اند، دسترس‌اند، باری پیچیده. گونه‌گونه در مذکر و مونث و خنثی و جمع، لهم به چهارگونه **Nominativ, Genitiv, Dativ, Akkusativ**. دهم: توانایی بیشتر زبان‌دری در گذرا یا بازگذرا کردن آسان و سامانمند پایواژه‌ها (نمونه: خوراندن از خوردن، جهلندن از جهیدن) برای پروریدن نوکارواژه‌ها و نوواژه‌های فشرده و رسا. یازدهم: توانایی بیشتر در واگرداندن آسان پایواژه‌ها، از آن میان، پایواژه‌های ماده‌ی گذشته (نمونه: باشیدن از بودن، خیزیدن از خاستن)، برای ساختن نوکارواژه‌ها و نوواژه‌ها، بویژه به کمک "وندها"، که می‌توان به آسانی ریشه‌ی شان یابید و فهمید. و اینهم چند نمونه برای سنجش سادگی و پیچیدگی نو زبان بویژه در پهنه‌ی کارگیری کارواژه‌ها:

(او خورد - او خورد؟ - او نخورد) She ate - Did she eat? - She didn't eat

(او خورده - او خورده؟ - او نخورده) She has eaten - Has she eaten? - She hasn't eaten

(او می‌خورد - او می‌خورد؟ - او نمی‌خورد) She eats - Does she eat? - She doesn't eat

(او خواهد خورد - او خواهد خورد؟ - او نخواهد خورد) She will eat - Will she eat? - She won't eat

(پنج‌شنبه شب ساعت نه کجا بودی؟) where were you on Thursday at nine in the evening

(بد، بدتر، بدترین - زیبا، زیباتر، زیباترین) bad, worse, worst - beautiful, more beautiful, most beautiful

(زن زیبای من، رنگ ماشین‌اش، ماشین‌دوست‌اش) my beautiful wife, the colour of his car, her friends' car

ما اینجا نمونه‌هایی از گذشته ساده (ماضی مطلق)، گذشته نزدیک (ماضی نقلی)، کنونه

(مضارع اخباری) و آینده ساده (مستقبل) آورده‌ایم. در دیگر زمان‌ها، گذشته دور (ماضی

بعید)، گذشته روان (ماضی استمراری)، آینده همراه (مضارع التزامی) و دیگره نیز هنگامه

بیشاکم اینگونه است.

می توانیم پایواژه هایِ هم‌ریشه را کمابیش به سادگی دریابیم، و در پی آن، کار بندیم.

نمونه ای جافتاده از آن در زبان امروزه: "خوابیدن" و خواباندن (کنار "خفتن" و خواباندن)

نمونه ای جانیفته از آن در زبان کنونی: "بخشاییدن" و بخشایاندن (در کنار "بخشودن" و بخشایاندن)، تابا بخشیدن و بخشاندن اشتباه نشود^۱
نمونه ی کوتاشده ی جافتاده ای از آن در زبان امروزی: "آوردن" کنار "آوریدن" ("آورانیدن" به معنای شدنی "احضار کردن" شوربختانه بکار گرفته نمی شود).

در شماری از گویش هایِ سرزمینی، از آن میان گویش یغنوبی، هنوز شیوه ی پارین و آسان سازیدن و گوییدن کارواژه ها از ماده ی آینده روان است.^۹ نمونه هایی از زمان های گذشته و کنونه و آینده:

افتیده ام	می افتم	خواهم افتید
افتانده ام	می افتانم	خواهم افتاند
پروریده ام	می پرورم	خواهم پرورید
پرورانده ام	می پرورانم	خواهم پروراند
پیچیده ام	می پیچم	خواهم پیچید
پیچانده ام	می پیچانم	خواهم پیچاند
جهیده ام	می جهم	خواهم جهید
جهانده ام	می جهانم	خواهم جهاند

^۱ بخشودن برابر نرم دلی کردن، بخشیدن برابر دهش کردن

چرخیده ام	می چرخم	خواهم چرخید
چرخانده ام	می چرخانم	خواهم چرخاند
رَویده ام	می رَوم	خواهم رَويد
رَوانده ام	می رَوانم	خواهم رَواند
رویده ام	می رویم	خواهم روید
رویانده ام	می رویانم	خواهم رویاند
دویده ام	می دوم	خواهم دوید
دوانده ام	می دوانم	خواهم دواند
فهمیده ام	می فهمم	خواهم فهمید
فهمانده ام	می فهمانم	خواهم فهماند
کَشیده ام	می کَشم	خواهم کَشید
کَشانده ام	می کَشانم	خواهم کَشاند
گیریده ام	می گیرم	خواهم گیرید
گیرانده ام	می گیرانم	خواهم گیراند
گویده ام	می گویم	خواهم گوید
گویانده ام	می گویانم	خواهم گویاند
وزیده ام	می وزم	خواهم وزید
وزانده ام	می وزانم	خواهم وزاند

۳۲۱۱۰

¹ جهیدن و جهانیدن یا جهانیدن، دیدن و دواندن یا دوانیدن. نمونه ای از گلستان سعدی: اسب در میدان "وقاحت جهئید و بر من دوانید".

² نمونه ای از کاربرد "گیراندن" در ادبیات پیشین ما: "شاهی که زمین را به ز من گیرانده - ننباله ی چین را به ختن گیرانده" (ملاطفا از آندراج - گیراندن به دو معنا، مشتعل ساختن و ملحق کردن).

³ نمونه هلیی از پایواژه های برگرفته از ماده ی لَینده بدون بندواژه ی "ی": افشاندن کنار افشانیدن، پراکندن کنار پراکنیدن، خواندن کنار خوانیدن. نمونه هایی از پایواژه های فراگذارده

نمونه ای نویساری یا نثری از واره ی شکوفایی زبان دری: "باد می وزانیم و نبات می رویانیم و آب می رانیم... که خوب می وزانیم و می رویانیم و ایشان را از تو هیچ خبر نی" (کتاب المعارف).^{۱۱}

نمونه ای از بیهقی و برگردانی به دو شیوه: "جهان بر سلاطین گردد. هر کسی را برکشیدند، نرسد کسی را که گوید: چرا چنین است؟ که مامون گفته است: نحن الدنيا، من رفعا ارتفع و من وضعنا اتضع". برگردان یک نویسنده ی ایرانی: ما جهانیم، هر که را برکشیم و مقام دهیم برکشیده می شود و هر که را فرو گذاریم و دچار خذلان سازیم، افتاده می شود.^{۱۲} برگردان به شیوه ی بالا: "ما جهانیم، آنکه برکشانیم برکشد و آنکه فروفتانیم فروافتد"^۲ (رسا و فشرده، کمابیش به رسایی و فشردهگی عربی).

یادداشت پنجم:

برای شماری از پایواژه هایی که به انگیزه ی الفبایی امروزی نمی توان آسان فهمید و کارگرفت، دیگرگونی در خط بایسته است:^۳ پایواژه هایی چون "بریدن" baridan یا بُردن و براندن barāndan که در نوشتارها با "بریدن" boridan و بُراندن borāndan اشتباه می شوند، هم چنین، سپاریدن sepāridan یا سپُردن (نمونه: سپرده بانکی) و سپاراندن

بدون بندواژه ی "ی": گرداندن کنار گردانیدن، چرخاندن کنار چرخانیدن، خواباندن کنار خوابانیدن.

^۱ برگردان از احسان طبری.

^۲ دگرنمونه: آنکه افرازانیم افرازد و آنکه فرویانیم فروید (افرازاندن و افرازیدن اینجا برابر بلندگردانیدن و بلندگردیدن - فروپاندن و فروپیدن اینجا برابر کوتاه گردانیدن و کوتاه گردیدن).

^۳ از نامه ی یکی از پژوهشگران سده ی نوزده میلادی: اگر خط "عربی که در آن تا شش حرف پی در پی قیافه ای همانند دارند و برای حروف مصوته نیز علامتی نیست، نمی بود، من می توانستم سرپای دستور زبان فارسی را در عرض چهل و هشت ساعت حفظ کنم... برای «وایت لینگ» (نویسنده ی کتاب منطق و دستور عمومی زبان، در پیوند با مختصات بنیادی یک زبان ساده ی جهانی) یک بدبختی است که فارسی نمی داند، اگر می دانست، آن گاه در این زبان، «زبان جهانی» مطلوب خود را به شکل کامل می یافت."

separāndan که در نوشته ها با سپَردن separidan یا سپَردن (نمونه: سپری کردن سفر) و سپَردن separāndan جابجا می گردند. شماری از پژوهندگان زبان دری، بر پیاده سازی خط جانشین لاتین پلی فشرده اند. بنگریم به دو دیدگاه درباره ی الفبای کنونی: "خط جانشین خط کنونی باید خط لاتین باشد، نه خط های ساختگی یا خطوط متداول دیگر" (طبری) ^{۱۰} "بهرتر دانستیم که به همان الفبای لاتین که دیگران نیز اقتباس کرده اند، قانع باشیم" (کسروی) ^{۱۰}.

می توان همزمان دو خط را نیز برگزید، آنچه در تاریخ ایران و جهان بی پیشینه نبوده است^{۱۱} برای نمونه، خط کنونی (آنهم ویراییده و آراییده)، برای جلوگیری از بُردن پیوند تبارهای امروزی و فردایی با گنجینه ی هزاره ی گذشته، و خط لاتین (آنهم دگریده، چون ترکیه)، برای خواندنی شدن نویسارها و سرودارها نزد گویشگران زبان دری در چارسوی سپهر (از هندوستان و آسیای مرکزی و قفقاز گرفته، تا امریکا و اروپا و استرالیا).

یادداشت ششم:

برای نمایاندن امکان ها در ساختن واژه ها و پایواژه ها از پایواژه هلی ساده، نمونه ای می آوریم: گزیدن یا انتخاب کرن، و گزیناندن یا انتصلب کردن (برای داده های بیشتر به کتاب "کارواژه ها در زبان ما" از نویسنده ی این دفتر بنگرید).

برگرفته از گزیدن یا انتخاب کرن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن، زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل گزیدن، سرگزیدن، برباد گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن، هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن

نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیمان، گزیمانی، گزیدی، گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیگاه، گزیگاهی / گزین، گزینی، گزینش، گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

برگرفته از گزیناندن یا انتصاب کردن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن، فراگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن، تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)

از پایواژه ی گزیدن هم چنین می توان نوپایواژه ساخت (بنگرید به دنباله ی ارزیابی)

چرا می بایست از چنین انبانی از واژه ها و کارواژه ها^۱ کمابیش درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه هلی آمیزده ی کم زا روآورد. بنا به یک پژوهش، از نزدیک به سه هزار

^۱ آنچه برای هنگامه ی کنونی تاریخ کشورمان سروده ام، برای زبان دری نیز کمابیش سرآیدنی است:

پیمیلیدن است همان چیستان

و پاسخ آن.

مپرسید مرا راهی و نیمراهی،

گذار ی نیست

مگر به سر نوردیدن.

(به سرنوردیدن به دو معنا: هُش نوردیدن و نیز تا پایان راه رفتن)

کارواژه‌ی آمیزده یا مرکب، هزار و پنجاه و شش کارواژه با "کردن" ساخته شده اند، کارواژه‌هایی که زایایی کمی دارند.

یادداشت هفتم:

دری چون آلمانی زبانی است آمیزده‌ای یا ترکیبی، و نه "اشتقاقی"^۱. زبان آلمانی که به زبان پیچیده‌ی فلسفه نامور است، در ساختارهای واژه‌سازی توانا تر است از زبان‌های انگلیسی و فرانسه. نگرستی اینک، زبان دری در بافتارهای واژه‌سازی از زبان آلمانی توانمندتر است، و افزون بر آن، آسان‌تر. توانایی بیشتر زبان آلمانی در سنجش با زبان دری، از آن میان استوار است بر بهره‌گیری افزاتر آن از ساخت واژه‌های پایواژه‌ای از سوئی، و شمار بیشتر پایواژه‌های ساده از دگرسویی. شمار پایواژه‌های ساده‌ی فراگیر یا متداول (که بسیاری شان ساختگی هستند) در زبان کنونی آلمانی نزدیکند به هزار و پانصد، و شمار پایواژه‌های ساده‌ی پیشوندی دو برابر آن، همانا نزدیک به سه هزار.

در زبان آلمانی شماری پایواژه‌ی آمیزده یا مرکب چون "خشک کردن trocken machen" در کنار "خشکاندن trocken" نیز هست، باری آنان در نوشته‌ها، بویژه دانش نوشتارها، کم می‌آیند، و بهره‌گیری از اینگون پایواژه‌ها در گفتگوهای روزمره نیز فراوان نیست.

ما در دنباله‌ی این دفتر فهرستی از ده‌ها نوپایواژه‌ی ساده‌ی دری را دست رسانده‌ایم. شمار چشمگیری از این پایواژه‌ها در واپسین کتاب‌ها و نوشتارهای پژوهشی ادبی نویسنده آمده‌اند. درین نوشته‌ها کوشیده‌ایم هم روش‌های نوین پیشنهادی را کارگیریم، و هم آنان را برای خوانندگان - تا آنجا که شدنی است - دریابیدنی کنیم. آینده خواهد آشکاراند که با چه

^۱ زبان عربی زبانی است "اشتقاقی".

شتابی و چو چمانی^۱ می توان در گدارِ پرسنگلاخِ امروزانِ زبانِ دری،
نوردید.

یادداشت هشتم:

برای ویراییدنِ پایواژه های آمیزده ی کم زایِ دری که بسیارند، و
شوربختانه بر شمارشان پیایی افزاییده می شود،^۲ زمینه هایی در بافتِ
پایواژه ها فراهم است.

نمونه هایی ویراییده از آنان: ارزیابیدن و ارزیابانیدن از ارزیابی کردن،
پافشریدن و پافشرانیدن از پافشاری کردن، بازگوییدن و بازگویانیدن از
بازگویی کردن، آیندنگریدن و آیندنگرانیدن از آینده نگری کردن، پاناریدن و
پادارانیدن از پایداری کردن، پی بندیدن و پی بندانیدن از پی بندی کردن، پی
رویدن و پی رواندن از پیروی کردن، جلو داریدن و جلو دارانیدن از جلواری
کردن، جلوگیریدن و جلوگیرانیدن از جلوگیری کردن، چهرپردازیدن و
چهرپردازانیدن از چهره پردازی کردن، خودکُشیدن و خودکُشانیدن از
خودکشی کردن، خودخواهیدن و خودخواهانیدن از خودخواهی کردن، راه
گستریدن و راه گسترانیدن از راه گستری کردن، زمینه چینیدن و زمینه
چینانیدن از زمینه چینی کردن، سرشماریدن و سرشمارانیدن از سرشماری

^۱ خرامی: از چمیدن و چماندن همبرِ خرامیدن و خرامانیدن

^۲ نمونه ای از نوپایواژه های آمیزده در نوشتارهای ایران: "روزآمد کردن" (روز + آمدن +
کردن) به جای کارواژه ی ساده ی "امروزانیدن" که بر پایه ی دستور زبان دری ساخته شده و از
آن می توان فراوان واژه آفرید. جاناندازی اینگون نوکارواژه های نازا یا کم ز را
"کارشناسان زبان"، زمینه می چینند. بنگریم به بلورهای یکی از آنان: "برطرف کردن کمبود
فعل های بسیط بسیار آسان است ... (و آن) لغت سازی با افعال مرکب و گروه فعلی است و نه
جعل فعل." (همانا پرهیز از ساختن نوکارواژه های ساده با نمونه برداری از کارواژه های
ساختگی. جافتاده ای چون چرخیدن و چرخانیدن از چرخ، فهمیدن و فهمانیدن از فهم، رقصیدن و
رقصانیدن از رقص، یا پرهیز از ساختن پایواژه های ساده از نگرراه ها - که بسیارند و ما
شماری از آنان را در این پژوهش دست رسانده ایم - بر بنیان دستور زبان دری).

کردن، گُنَجِ کاویدن و گُنَجِ کاواندن از کنجکاوی کردن، لاپوشیدن و لاپوشاندن از لاپوشی کردن.

از پایواژه های ویراییده ی دریِ بالا می توان شمار کمی نادانش واژه و دانش واژه بارآورد.

کارواژه های آمیزده ی عربی - دری را نیز که فراوانند، می توانیم اندکی بویراییم، باری به سختی می توانیم از آنان واژه ستانیم، مگر آنکه شماری از آنان را به پایواژه ی ساختگی یا مصدر جعلی واگردانیم.

برخی واگردانی های شدنی: جمعیدن و جمعاندن از جمع شدن و جمع کردن، حسیدن و حساندن از حس کردن و حس دادن، خطریدن و خطراندن از خطر داشتن و به خطر انداختن (چون فهمیدن و فهماندن با واژه های برگرفته ی شان، فهمیدگی و فهمیده و فهماندنی و نافهم و دگره).

یادداشت نهم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزون پیشوندها و پسوندها روآورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها نمونه ها و آزمونیهایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندانه همبر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانیه همبر داجویانه (عادلانیه)، ریاواری همبر ریاکاری، تکاگری همبر انحصارگرایی، تکابنگه همبر انحصار و دگره.

در این کنکاش از واژه سازی های عربی - دری چشم پوشیده ایم، بنان روی که فهمیدن نوواژه ها برای تبارهای آینده آسان باشد.^{۱۶} روندری سازی واژه های آمیزده در دهه های گذشته کمابیش شتابیده است، برای نمونه

^۱ دیدگاه درست یکی از کارشناسان درباره ی واژه سازی ها و برابری سازی ها: "گاه در عبارات فارسی تنها برخی افعال و حروف دال بر آنست که زبان، عربی نیست (افزوده ی ما، نمونه وار از سعدی: "طلعت مکروهست و هیات ممقوت و منظر ملعون و شمایل ناموزون") در معادل ها ... اصل و قاعده ... جستجوی ترکیبات فصیح و بلیغ پارسی است".

امروزه جای "تجدد خواهی" را "نوگرایی" و جای "منورالفکر" را "روشنفکر"^۱ گرفته است. می توان چشم داشت که در آینده به جای "روشنفکر" نیز واژه هایی چون "روشن اندیش" و "اندیشگر" (اندیشگر یا "اندیشه گر"،^۲ برگرفته از افضل الدین کاشانی در مدارج الکمال) کارگرفته شوند.^{۱۷۳}

در واژه سازی ها، پسوندهایی چون "مدار" در "دولتمدار" (یا "شریعتمدار"، کسی که "مدار شریعت" است) را کارنبرده ایم، چرا که پسوندهای دری بسیاری را می توان جای اینگون پسوندها نشانید.

یادداشت دهم:

در پسوندهای پایواژه ای ودایی و سنسکریت، و نیز اوستایی و پهلوی مانی و پهلوی زرتشتی از بندواژه ی "ت" (سوی کم شماری) سودستاده اند، در پهلوی پارتی از بندواژه های "ت" و "د"، و در زبان دری بیشتر از بندواژه ی "د" و کمتر از بندواژه ی "ت". با گذشت زمان، در شماری از پایواژه ها یا مصدرها بندواژه ی "ت" به "د" واگردیده است.

شماری از کارشناسان زبان دری در درون و برون مرز انگیزه هلی "آوایی" این دگردیسی را کاویده اند. انگیزه ی برجسته در این دگردیسی ها باری، کوشش برای ساده تر و روان تر و یکدست تر کردن زبان بوده است.

^۱ روشنفکر به انگلیسی intellectual و به آلمانی Intellektuell برگرفته از Intelekt است به معنای دریافت، فهم، توانایی اندیشیدن.

^۲ اندیشگر از تدیشیدن، چون آموزگر از آموزیدن

^۳ برای واژه های همرج بسیار جافتاده ی جهانی که نیازی به برابر دری ندارند، گاه بناچار واژه ساخته ایم. نمونه وار برای "تاکتیک"، "تاکتیکی"، "استراتژی" و "استراتژیک" واژه های اجتماعی-سیاسی. "کوتابرد"، "کوتابردی"، "درازبرد" و "درازبردی" برگزیده ایم (چرا که "راهبردی" - و نه "راهبرد" - را برابر نهاده اند با "استراتژی" که بردارهای یک مرحله ی کملیش درازگاه اجتماعی را می نمایند، بی آنکه برای "تاکتیک" که دوران کوتاهی در درون یک مرحله ی استراتژیک را پرداز می زند، واژه ای کملیش همرج یا هماهنگ سازند).

نزدیکا در همه ی پایواژه های ساختگی یا مصدرهای جعلی دیوانی و نادیوانی، چه دیروزه و چه امروزه، بندواژه ی "د" - و نه "ت" - را کارگرفته اند: چون رقصیدن و غارتیدن و طلبیدن، یا لولیدن و لاسیدن و قلوبیدن

نمونه ی روشن این ساده تر و روان تر و یکدست تر شدن را می توان در دگرسانی پایواژه های "گشتن" و "گاشتن" درنگریست: جای "گشتن" را در بسیاری از نوشته ها "گردیدن" گرفته است، و به جای "گاشتن" همه جا "گرداندن" یا "گردانیدن" نشسته است، چرا که صرف کردن آن ها به زمان های گذشته و کنونه و آینده، آنهم گذرا یا ناگذرا، تنها وابسته است به یادسپاری یک واژه، همانا کارواژه ی فرما یا امر "گرد".

پایواژه های پارینه و اکنون بیشتر دو تا سه، و کمتر چهار تا پنج "سیلابی" هستند. نمونه هایی از آنان: گاشتن "دو سیلابی" (گاش + تن)، گردیدن "سه سیلابی" (گر + دی + دن)، اهساییدن "چهار سیلابی" (اف + سا + یی + دن)، شایستانیدن "پنج سیلابی" (شا + یس + تا + نی + دن). در شماری از آنان، پایواژه های ناگذرا و گذرا هر دو کوتاه و "دو سیلابی" اند، چون گشتن و گاشتن (گاشتن همبر است با گرداندن: که رستم همی زآشتی سربگاشت / ز درد سیاوش به دل کینه داشت - فردوسی)

یادداشت یازدهم:

در نویسیده های تازه ی مان کوشیده ایم از کاربردن کارواژه هلی (فعل های) چندبخشی یا مرکب، که فراوان در زبان کنونی (دری، درگاهی، تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمابیش پرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردیسی هلی

اقتصادی-اجتماعی در برش گزار از پیوندهای کهن فئودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی، در برش چیرگی استعمارگران).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم^۱: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسيق^۲ لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه»^{۱۸} نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از جمله در میان عثمانیان و صفویان و هندیان و ترکستانیان بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابرسازی آن با دگردیسی هلی

^۱ نیازیدن و نیازاندن

^۲ "تنسيق" به معنای آراستن و ترتیب دادن، که دیگر در نوشته ها چندان بکار نمی آید، چون "تسق" که جای آن را "روش" گرفته است. در دهه های گذشته، در کنار واژه های "تسلط" و "تنظیم" نیز واژه هلی چون "چیرگی" و "ساماندهی" و "سامان دادن" بیش از پیش کاربرده می شوند (نمونه های دیگر: "تشعب" و "تشیع" که احسان طبری و نگران کار گرفته اند و دیگر چندان نمی آید، و "پراکنده گردیدن" و "شیعه گری" که احمد کسروی و دیگران کاربرده اند و کمابیش جای افتاده اند).

اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی جهان، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای زایشِ نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، همواراند^۱ برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسه، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «ساده کارواژه»: ارزیادن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: برارزیدن (همسان با برسیدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب ها «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را ساده تر فراگستراند (مصدر را پایواژه^۲، فعل را کارواژه، کلمه را واژه، حرف را بندواژه، و جمله را گاهی رجواژه^۳ گرفته ایم).

یادداشت دوازدهم:

برای برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها، دو نوشته برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن ها به زبان دری. نمونه ی یکم:

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help“ them to “re-build” their

^۱ همواریدن و هموار اندن

^۲ این واژه را بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به همتاهای پیشنهادی پیشین مان، در این کتاب دگرانده ایم.

^۳ از "رج" یا "رجه" به معنای راسته، ردیف، رده، رسته. نمونه ها: "یک رجه خشت آجر" به معنای "یک ردیف خشت آجر"، یا "کج را رج می گوید" به معنای "کج را رده واریا منتظم می گوید".

villages after war, "teach" people about HIV, or "give" medical help .

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی کارآییده است. بنگریم به برگردانِ امروزیِ آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک هلی دارویی «برسانند».

برگردانِ کنونی آن دارای تنها دو کارواژه ی ساده (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی آمیزده یا مرکب (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما اینگون نیز می توان نویسید:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند» (چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی)

نمونه ی دوم^{۱۹}

برگردان امروزی: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از ابتدای تمدن بوده، اما رسماً از طرف نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ به «تحریر درآمده است». ده نفر حاکمی که به این شهر «وارد شدند»، به خلق گفتند چگونه «رفتار کنند»، و «به نظر می رسد» که این امر نه فقط در

«جینت»، بلکه در هر مکان دیگری جاری است. این قانون می گویند: محافظه کاری و بی اسمی مطمئن ترین انتخاب است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ وقت به دشواری عظیمی «برخورد نخواهی کرد»، اما اگر «کوشش کنی» که «چیز دیگری باشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «به انجام رسانی»، کارت مهم نیست، با این همه تا موقعی که ما را «به چالش نکشی»، در شادی «زندگی خواهی کرد». همواره آن چه را می گوئیم مهم بدان و هرگز نظرهایمان را «تمسخر نکن». اگر عملت بی تاثیر است، آن وقت مستحق جایزه هستی، اما اگر از محیط محافظه کاری «خارج شوی» و «موفق گردی»، قانون را «به چالش کشانده ای» و مستحق مجازات هستی.

دگرنویسی آن: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از آغاز شهرگیری بوده، باری رسماً از سوی نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ «نوشته شده است». ده تن زمامداری که به این شهر «درآمدند»، به مردم گفتند چگونه «برفتارند»، و «گویا» این نه تنها در «جینت»، بلکه در هر دگرجایی روان است. این قانون می گویند: میانه روی و بی نامی برجسته ترین گزینه است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ گاه به دشواری بزرگی «برنخواهی خورد»، باری اگر «بکوشی» که «دگر باشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «بیانجامانی»، کارت برجست نیست، با این همه تا زمانی که با ما «نچالشی»، در شادی «خواهی زیست». همواره آن چه می گوئیم برجسته بدان و هرگز به دیدگاه مان «ریش نهند». اگر کارت بی رخنه است، آنگاه جایزه را «می شایی»، باری اگر از میدان میانه روی «برون آیی» و «کام یابی»، با قانون «چالشیده ای» و کیفر را «سزیده ای». به دگرگفت، در زبان دری کارواژه های ساده یا ساده ی پیشوندی گوناگونی هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این کرد یا امر زمینه می آید برای سترونی در پروریدن آمیزه ها و افزوده هلی

کارواژه‌ها، و نیز کارِ واژه‌سازی به گونه‌ی همگانی. چرا که در زبان دری کارواژه‌ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه‌سازی. برای نمونه با «بازساختن» یا «بازسازی» می‌توان دهها واژه برآورد، باری با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه‌اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

یادداشت سیزدهم:

در ایران تلاش‌هایی دیده می‌شود برای پرهیزیدن از کارگی‌ری کارواژه‌های آمیزده یا مرکب.^{۲۰}

نمونه‌ی روزمره‌ی آوریده‌ای در یکی از پژوهش‌های ایران: "کوشش کردم مطالب را «بررسی کنم» و در پایان «نتیجه‌گیری کردم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد یکی از دست‌اندرکاران زبان در درون مرز برای ویراییدن آن "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان «نتیجه‌گرفتم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد ما: "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان بدین «برآیند رسیدم» که موضوع «بررسیدنی» نیست".

می‌توان برای «مطلب» و «موضوع» نیز همتاهای درخوری از زبان دری برگزید تا پژوهشگران تبارهای آینده نیز آنان را آسان‌تر دریابند. برلی کاوشگران امروزی، خواندن تاریخ بی‌هقی از هزار سال پیش آسان‌تر است تا دریابیدن بسیاری از نوشتارهای واره‌ی صفوی از پانصد سال پیش فهمیدن تاریخ مشروطه‌ی کسروی نیز اکنون برای ما ساده‌تر است از شماری از نوشته‌های تاریخ نویسان همزمان وی.

یادداشت چهاردهم:

نمونه ای «ادبی» از دگرنگاریِ کارواژه ها را در زیر می آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش‌گفتارِ کتاب «کیمیاگر».^{۲۱} سروده مهدی اخوان ثالث در چکامه ی «قصه ی شهر سنگستان» نیز گونه ای است از دگرنگاریِ کارواژه ها، آن هم آهنگین و بسادانشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید».^{۲۲}

ما دانسته نمونه هایی ادبی برگزیده ایم چرا که برخی از پژوهشگرانِ زبانِ دری، به نادرست، امروزانِ این زبان را تنها در پهنه ی دانش واژه ها شدمی دانسته اند و نوسازیِ دستوریِ زبانِ ادبی را کمابیش ناشدمی یا ناپذیرفتنی ارزیابیده اند. به باژگونِ دیدگاهِ آنان، ما برآنیم که دست اندرکاران نویسن و سراییدن در این زمینه ی "شدمی" می بایست بزرگ-باری بر دوش کشند، چرا که به دیوانیان و دست اندرکارانِ "بالایی" چندان امیدی نیست، دستکم تاکنون چنین بوه است.^{۲۳}

نمونه ای «ادبی»

کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آوریده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یابید درباره ی نرگس. کیمیاگر، افسانه ی نرگس، جوانی که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناسید. او چنان خویش را می شیدایید، که در بامدادی به دریا درآفتید و دم فروبندید در جایی که او درآفتید، گلی شکفید که نرگس خوانندش. این باری آنچه نمی باشید که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

¹ پرویز خانلری، در پیوند با روش های نوین دستورزبانی اش که سپس جافتاد، می نویسد، "معلمان زیرک و دانا" در اندک زمانی روش های نو را کاربرند و "به نتیجه ی مطلوب" رسیدند، باری بسیاری "که نمی خواستند چیز تازه ای بیاموزند ... به ایراد و اعتراض پرداختند ... (برای نمونه) که چرا «مسندالیه و مسند» نگفته و «نهاد و گزاره» گفته است".

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک‌هایی شور.

«چرا می‌گریی؟» فرشتگان پرسیدند

«من برای نرگس می‌گریم» دریا پاسخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می‌گریی»، آنان گفتند، «با

آنکه ما در جنگل همیشه او را می‌پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از

نزدیک درمی‌نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می‌داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی»

در کران تو بود که او هر روز می‌خمید تا زیبایی خویش را بنگرد.»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می‌گریم، اما هرگز در نیافتم که نرگس زیباست. من در

ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی‌یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرق تماشای دریا بود، هر

روز گنج‌های زیبای ناپیدا و ژرف زندگانی را می‌کاوید، و نه زیبایی خویش

را.

«چه داستان دل‌انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنچنان زیباست این بی‌بازگشت

کز برایش می‌توان از جان گذشت

دگرنگاری کارواژه ها: خوشید^۱ (خشک شد)، خاموشید^۲ (خاموش شد)، برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را می شیدایید (شیدای خویش می بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند (پرتو انداختند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم (مراقبت می کردیم)، درمی نگریستی (زیر نظر داشتی)، باز یافتند (دوباره یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (کاوش می کرد) / در بخش پایانی برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانیده شده است، و نیز سراییده ای از هوشنگ ابتهاح «سایه»

یادداشت پانزدهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی یا بازمتعدی کردن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از کارواژه های ساده را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این گُدار به اندوزیده ی زبانی افزایش داد: چه از راه کارگرفتن افزون تر کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از گُدار سرافزودها و پی افزوده ها.

از این راه نیز می توان فشرده تر و پربارتر نگارید: برای نمونه «شکفاندن» از «شکفتن»، به جای «شکوفاساختن» که آمیزه ایست از «دو کارواژه»، همانند کارواژه های فراگذارده ی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به جای «رها کردن»، «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن».

^۱ خوشیدن را معنای گوناگونی ست: خشکیدن و درهم شدن و نخیره کردن توشه و دگره. می توان آن را به معنای خوشه کردن نیز کاربرد.

^۲ اخوان ثالث آن را به معنای خاموش کردن کاربرده، باری معنای درخورتر آن خاموش شدن، یا مانده و خسته شدن است. خاموشیدن را می توان به معنای خاموش یا مانده شدن کارگرفت، و خاموشاندن را به معنای خاموش یا مانده کردن.

این گون فراگذاری را می توان به همه ی پایواژه های ساده فراگستراند، و آنان را در معناهای گوناگونی کاربرد: چون «گزیناندن» برای نمونه به معنای شدنی «انتصاب کردن» از «گزیدن»، «گیراندن» برای نمونه به معنای شدنی «وصل کردن» از «گرفتن»، «آورانیدن» برای نمونه به معنای شدنی «احضار کردن» از «آوردن».

شماری از پایواژه های ساده ی کاربرده نشده از ماده ی آینده، چون باشیدن از «باش» و شویدن از «شو»، را (که با افزودن «یدن» به پایواژه ی فرما یا «امر» بدست آیند) نیز می توان در معناهای درخوری کارگرفته و یژگون در نانش نوشتارها.

باریه آرابی «دوپایه ای» پایواژه های ساده ی کنونی - چیزی نزدیک به پانصد پایواژه یا مصدر - می توان شمار پایواژه های ساده را بیشتر کرد، و با رده آرابی «سه پایه ای» (برای دانش واژه ها و نانش نوشتارها) می توان شمار آنان را بسابیشتر گردانید.

در درون و برون مرز کوشش های ارزنده ای از سوی پژوهشگران برلی گردآوری پارین-پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ناآشنا را به سختی می توان به اندوخته ی پایواژه های ساده ی کنونی افزود، و در نوشتن و گفتن از آنان به آسانی بهرستاند، مانند تاسیدن برابر اندوهناک بودن یا بیوسیدن برابر امید داشتن^۱ (ما در نوشتارهای مان، نمونه وان اندوهیدن را همبراندوهناک بودن و امیدواریدن را همبر امید داشتن نهاده ایم).

^۱ شماری از پژوهندگان گذشته و اکنون در این زمینه دیدگاه دیگری دارند. برای نمونه درباره ی پارین پایواژه های ساده می خوانیم: "احیا مصادر بسیط اعم از متداول یا «متروک» (چون اوسلیدن یا طمع کردن، پسولیدن یا لمس کردن، بسائیدن یا مایل بودن) و بسط دامنه ی استعمال آن ها ... یکی از اموریست که بلید در فارسی انجام گیرد".

یادداشت شانزدهم:

برای فراگناریِ کارواژه‌ها هنجاره یا قاعده‌ای داریم، آنهم با افزودن "اندن" یا "انیدن" به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون شکفاندن (شکف+اندن) یا شکفانیدن (شکف+انیدن) از شکفتن:

گُل شکفت (شکفته شد، ناگذرا)

باران بهاری گُل‌ها را شکفاند (شکفته کرد، گذرا)

برای باژگونه‌ی آن هنجاره و قاعده‌ای نیست.

یک روش می‌تواند افزودن "ندن" یا "نیدن" باشد به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون افزودن یا افزودنیدن (افروز+ندن یا نیدن) از افروختن، آنهم بیشتر برای بهرگرفتن در دانش‌نوشتارها و ساختنِ دانش‌واژه‌ها:

او چراغ را افروزید، یا افروخت (افروخته یا روشن کرد)

چراغ افروزنید (افروخته یا روشن شد)

داده‌هایی در این زمینه: افزودن همبرِ "سوخته شدن" (دهخدا)، افزودن همبرِ "مشعل کردن" (دهخدا)، افزودن همبرِ "متشعشع گردانیدن" (ناظم‌الاطبا)

شیوه‌ی دیگر می‌تواند افزودن "اردن" یا "اریدن" باشد به تکاسومین گذشته‌ی ساده (سوم شخص مفرد ماضی ساده) از یک کارواژه، چون گرفتاردن یا گرفتاریدن (گرفت+اردن یا اریدن) از گرفتن:

او را گرفتند - او می‌گرفتارد

برای دستیابی به دگرشیوه‌های گذرا و ناگذرا سازیِ پارینه و اکنون در پایاژه‌های ساده یا آمیزده، بنگرید به نمونه‌ها و نمایه‌های ناآسان و آسان‌آنان در کتاب "کارواژه‌ها در زبان ما".^{۱۱}

^۱ احمد کسروی در زمینه "گذرا و ناگذرا بودن برخی ریشه‌ها (مصدرها)" به درستی می‌نویسد: "افزاری برای گذرا گردانیدن ناگذرا هست، ولی برای وارونه‌ی آن نیست. در جایی

یادداشت هفدهم:

فراگذاری چنگانه ی کارواژه های آمیزده یا مرکب، زبان را می سَخْتاند^۲، چرا که به جای کارگیری یک هنجاره یا قاعده ی ساده در زبان کنونی، همانا افزودن "اندن" یا "انیدن" به فرما یا امر یک پایواژه، می بایست شمار فراوانی کارواژه های کمکی درخور یا متناسب را یادسپارید. نمونه هایی از آن: تغییر "کردن" و تغییر "دادن" (به جای نگریدن و دگرانندن)، وسعت "گرفتن" و وسعت "دادن" (به جای گستردیدن و گستراندن)، محدود "گردیدن" و محدود "گرانندن" (به جای تنگیدن و تنگانندن)، عمل "کردن" و به عمل "واداشتن" (به جای کُنشیدن و کُنشانندن)، عکس العمل "نشان دادن" و به عکس العمل "واداشتن" (به جای واكُنشیدن و واكُنشانندن).

یادداشت هیجدهم:

با رده آرای پایواژه ها بر پایه ی ماده ی آینده و بهره گیری از آنان، می توان برپاره ای از نابسامانی ها در پیوند با پایواژه هایی که هم گذرا هستند و هم ناگذرا، برچیرید^۳ و بدینگون پایواژه ها را، دستکم برای دانش نوشتارها، باهنجاره یا "باقاعده" کرد. سه نمونه می آوریم: نماییدن برای نماییده گردیدن (مشهود گشتن) و نمایانن برای نماییده گرداندن (به نظر رساندن)، افزاییدن برای افزوده گردیدن (اضافه شدن) و افزایاندن برای افزوده گرداندن (اضافه کردن)، شکنیدن برای شکسته گردیدن (مغلوب یا منهزم شدن) و شکناندن برای شکسته گرداندن (مغلوب یا منهزم ساختن).^{۲۰}

که هر زبانی به چنین افزاری نیازمند است ... چاره آن است که یک چنین افزاری نیز گذارده شود و روان گردد، ولی ما با این کار تاکنون برنخاسته ایم و بلید برخیزیم".

^۱ تنها چند نمونه: آرستن از آراستن، افرشتن از افراشتن، اندختن از انداختن (چون گذشتن یا عبور کردن از گذاشتن یا عبور دادن، پردختن یا تهی شدن از پرداختن یا تهی کردن، تفتن یا گرم شدن از تافتن یا گرم کردن، که در زبان دری کارآییده اند).

^۲ سختیدن و سختاندن

^۳ برچیریدن و برچیراندن

یادداشت نوزدهم:

برای سازیدن پایواژه های ساده از واژه های درآییده به زبان دری گام هایی برداشته شده است، باری هنوز آغازین. نمونه هایی از آن: قبولیدن و قبولانیدن، بلعیدن و بلعانیدن، طلبیدن و طلبانیدن. در زبان کنونی، از همین پایواژه ها یا مصدرهای کمیاب نیز برای ساختن نوواژه ها به کمک دستورزبان دری همه سویه بهره‌رستانیده اند، برای نمونه به جای طلبنده، کارگیری "طالب"، به جای طلبیده، کاربری "مطلوب".

واژه سازی از پایواژه های ساده ی عربی و ترکی و مغولی و گره (مانند طلبیدن و طلبانیدن یا چالشیدن و چالشانیدن) به کمک دستورزبان دری نه تنها "شدنی"، بلکه بایستنی ست، چرا که زبان را رساتر، و بویژه آسان تر می کند، نمونه هایی از طلبیدن و طلبانیدن: طلبش، طلبنده، طلبانش، طلباننده، طلبا، طلبکده، طلبمند.

واژه سازی به یاری نوپایواژه های ساده ی دری نیز (چون دگریدن و دگرانیدن به جای تغییر کردن و تغییر دادن) به رسایی، و ویژگیون به آسانی زبان کنونی می انجامد، نمونه هایی از آن: دگرش، دگرنده، دگراننش، دگراننده، دگرا، دگرکده، دگرمند.

یادداشت بیستم:

به جای «بجدا و بفرما» در شماری از نوشته ها، می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعلی) یک-بخشی و ساده ی لاتین imperia می بایست فرمانروایی کن را می نشانندیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه»: فرمودن و رفتن و کردن.

کارواژه ی پهلوی یک-بخشی و ساده ی فرمودن، که فرما و فرمان و فرمایش از آن برآییده، همبرِ کمابیش بجایی است برای این واژه ی ساده ی لاتین. جداییدن^۱ (لاتین divide) و جدا را نیز بر پایه ی ساختار زبان دری، می توان درست انگارید (جدا و جداییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع-عربی- و بلعیدن).

جدا که واژه ایست پهلوی، شاید برتافته باشد از کارواژه ای از همان زبان یا زبان های کمابیش خویشاوند آن، که در گذر زمان میریبه^۲ است. برآیند این میریدگی چیزی نمی باشد جز روآوری ناچاره به کارواژه هلی دوبخشی ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دگره (غیره).

افزوده: به جای «فرما» شاید بتوان «فرمان» را نیز برپایه ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود

یادداشت بیست و یکم:

ما در این کتاب دانسته به معنای پایواژه ها و نوپایواژه ها و سرافزودها و پی افزودها، مگر آن جا که بایسته بوده، نپردازیده ایم، چرا که می توان آنان را در معنای بسیاری کاربرد پردازین به معنای گوناگون آنان، پهنه لی است برای یک کار پژوهشی گسترده، و نیز گستره ای برای برز و ورز فرهنگستان براسستی کارای آینده.

^۱ "بگسل" از گسلیدن یا گسستن را نیز می توان برگزید، باری به گمان ما، اینجا جداییدن دریابیدنی تر است برای خوانندگان، و درخورتر.

^۲ میریدن یا مردن و میراندن یا مردن کناییدن

یادداشت بیست و دوم:

درباره ی افزودن گونه های نوینی از کارواژه ها به زبان کنونی، دیدگاه هایی هست. باری فرودیدنی^۱ اینکه، با گونه های در دسترس می توان کارواژه های بکارآییده در دانش خوشتارهای دگرزبان هلی پیشرفته را کمابیش آسان در زبان دری صرف کرد یا برای آنان کارواژه های همتا آورد. با این همه می توان این پهنه را نیز بیش کاوید، باری، با پرهیز از دشواراندن^۲ بیهوده ی زبان کنونی.

یادداشت بیست و سوم:

درباره ی دسته بندی سرافزودها به دیدگاه های بسیار گوناگونی برمی خوریم. ما آنان را در دو گروه گنجانیده ایم: گروه یکم، سرافزودهلی گونه ی نیازیده ای که در کنار پیشنوندهای جافتاده - مانند "بر" و "در" و "اندر" و دگره - نشانده ایم، بدان آرزوی که در زبان دری بیشتر کاربرده شوند، و گروه دوم، سرافزودهایی که در گروه یکم گنجانیده نشده اند، باری برای واژه سازی برجسته اند.

برای سرافزودها و پی افزودهایی که نتوانسته ایم نمونه ی پایاواژه ای بیابیم، یا نمونه های هم ریشه برگزیده ایم (چون کشتمندی از "کشتمند" که دسترس بوده است)، یا نمونه ای ناکارواژه ای آورده ایم. برای بسیاری از اینگون سرافزودها و پی افزودها بی گمان می توان در نوشته های پارینی یا گویش های سرزمینی، نمونه های پایاواژه ی یابید.

در گزینش سرافزودهایی تازه، به سیلاب ها یا جاهای آنان ویژنگریسته ایم سرافزودهایی زبان دری، سیلاب های گوناگونی دارند:

^۱ فرودیدن یا فروبینیدن و فروبیناندن (فرودیدن: موشکافانه و به دقت نگرستن، تماشا کردن، نگاه کردن)

^۲ دشواریدن و دشواراندن

یک سیلابی "بلند"، مانند "بر" و "در"
 یک سیلابی "دراز"، چون "باز" و "بار"
 دو سیلابی "کوتاه" + "بلند"، مانند "آبر" و "بسا"
 دو سیلابی "بلند" + "بلند"، چون "اندر" و "ایدون"
 و شمار کمی دوسیلابی دیگر، یا سه سیلابی مانند "برابر" و "بسیاره"
 یک سیلابی های "کوتاه"، چون "ا" در استیزین و "ب" در بسلمانین،^۱ در
 زبان دری سازکار پیشوندی چندانی ندارند، اگرچه به انگیزه ی
 کوتاهی شان، درخورترین پیشوندها هستند. بدین روی بجاست که آنان را
 در پایواژه های دانشورانه در معنای برگزیده ای کارگیریم و اندک اندک از
 شماری شان در دگربخش ها سوستانیم.
 سرافزودهای تازه ای که ما برگزیده ایم، نزدیکاً همگی یک سیلابی "دراز" یا
 "بلند" هستند^۲ - و نه دو یا سه سیلابی - تا کاربردن آنان آسان تر باشد
 چون "ویژ" در ویژنگریستن و "چم" در چم یافتن^۳

یادداشت بیست و چهارم:

از کارواژه های با سرافزودهای آسان و رسا که در زبان کنونی کم نیستند
 و برای رساندن معنای گوناگون، بویژه در گفتگوهای روزانه کارمی آیند

^۱ سیلاب ها یا هجاها که وزن سروده ها، و گاه وزن پاره ای از نویسارها یا نثرهای زبان
 دری برآنان استوار است، بویژه سه گونه اند. سیلاب های کوتاه چون "ا" و "ا"، بلند مانند "آ" و
 "ای"، و دراز در واژه هایی چون "تاج" و "تار". سیلاب بلند برابرست با دو سیلاب کوتاه، و
 سیلاب دراز برابر با سه سیلاب کوتاه. در شاهنامه که تنها یک وزن روان است، فروسی
 با زبردستی خودیژه ای، و هماهنگ با درون مایه ی رزمی یا بزمی یا سوگی و دگره ی
 داستان، به جای سیلاب های بلند و دراز، سیلاب های کوتاه آورده، و یا آنان را در دیگر
 رده بندی ها کارگرفته است. بدین روی بخش هایی از شاهنامه ی فروسی - و نیز دیوان حافظ
 - نه تنها شاهکار چامه سرایی، بلکه شاهکاری اند در آهنگ سازی.

^۲ تا آنجا که شدنی ست، پیشوندهای دوسیلابی را نیز ویراییده ایم، برای نمونه پیشوند یک
 سیلابی "بهر" در کنار پیشوند "بهره" که دوسیلابی است و هر دو یک معنا را می رسانند:
 بهرگیری و بهرستانی در کنار بهره گیری و بهره ستی.

^۳ "ویژ" از ویژه، "چم" از چمین

می توان به سادگی واژه سازید. چند نمونه: "دست رفت" و "دست رونده" از "از دست رفتن"، "سر به سر گذار" و "سر به سر گذاری" از "سر به سر گذاشتن"، "پای پیچنده" و "پای پیچیده" از "پای پیچ یا پای پیچ شدن".

یادداشت بیست و پنجم:

برای برتاباندنِ نارسایی ها در کاربردِ کارواژه ها و واژه هایِ دری در اب خاورزمین، به شیوه ی نگارشِ سه سراینده ی سرشناس در باختر آسیا، همانا فردوسی و خیام و حافظ، نگاهی انداخته ایم. فردوسی از نمایندگانِ زبان دری است در بازه ی شکوفاییِ آن،^۱ و حافظ از نمایگرانِ آن است پیش از در رسیدنِ برشِ صفوی و فروافتیِ تندوارِ آن.

^۱ از بازه ی زمامداری غزنویان به ساختارهای زبان دری با درآمدن انبوهی از واژه های عربی آسیب های سترگ رسید، و به جای کوشش برای ساختن برابرهای درخور از زبان دری با بهرستانی از ساختارهای دستورزبانی آن، به بهره گیری گسترده از دستورزبان و واژه های عربی روی آورده شد، و بدین سان از همان آستان برآیندگی و بالندگی، و علیرغم توانایی های بسیار، خودپویی و خودایستایی اش چالشناهنده شد. بدین باریکه بجاست درنگریست که در هزاره گذشته، سوای کوتابازه های، بنیادهای پرستشگاهی به سانه ی بخشی از نهادهای روبنایی، به بازگونِ هزاره های پیشین، پراکنده ی زبان و گویش شمار چشمگیری از مودمان باختر آسیا نبوده اند. پیش از آن، زبان های بنیادهای پرستشگاهی و نهادهای روینیلی نزدیک بدانان چون اوستایی و پهلوی ملئی و پهلوی زرتشتی، خویشاوند بودند با زبان های ودایی و سنسکریت و پارسی باستان و پهلوانیک پارتی و دگره که کمابیش و بساگونگون هنوز میان آرمندگان و کوچندگان پراکنده بودند. انگیزه ی گسترش زبان دری در باختر ایران از واره ی سامانی، از آن میان، ماندگاری نهادهای پرستشگاهی زرتشتی که به زبان پهلوی بکار آموزش آیینی می پرداختند، در بخش چشمگیری از فلات ایران بود تا سده ی پنجم و حتی کمابیش تا میانه ی سده ی ششم هجری. نیمه ی دوم سده ی پنجم و سده ی ششم هجری، واره ی چیرگی گامگام تندروان دینی و "قدرت فقها"، و نیز درآمدی گسترده ی زبان دری با واژه ها و دستورزبان عربی است. همزبان با بسته شدن آموزشگاه های پرستشگاهی به زبان پهلوی و "خلع مالکیت" آنان در کوران تندروی های آیینی، مالکیت های فئودالی چندگانه ی نهادهای پرستشگاهی نوین و "مراکز تعلیم" آنان به زبان عربی فراگسترده: "نخستین مرکز تعلیم" زبان عربی مساجد بودند، و نومیکن کئون، "مدارس" ("گفته اند که نظام الملک نخستین بنیادگذار "مدارس" بود). "معمولا هر یک از آن ها (مدارس) برای فرقه ی معینی"، از آن میان، حنفیه و کرامیه و شافعیه و شیعه و معتزله بنیایده می شدند و "پیروان فرق دیگر را در آن اجازه ی ورود نمی دادند". آل بویه ها بیشتر "مدارس فرقه" های شیعه و معتزله را پشت می داشتند، غزنوی ها و سلجوقی ها و خلیفه ها افزاتر "مدارس" دیگر "فرقه" ها را. دربارہ ی این "مدارس"^۱ که شمارشان می افزاید، آمده است: "تعلیم علوم حکمی در این مدارس ممنوع بود ... این مدارس وسیله ی

از آوردن نمونه‌ها از واره‌ی صفوی تا بازه‌ی ولایی در این یادداشت درگذشته‌ایم، چرا که در درازنای این چند سده نارسایی‌ها در کارگیری کارواژه‌ها و واژه‌های دری، سوای اندک گستره‌هایی، بسابالیده است.^{۲۶} سروده‌هایی با سرشته‌های فلسفی:

از فردوسی

جهانا مپرور چو خواهی درود

چو می بدروی، پروریدن چه سود؟^{۲۷}

بساز و بناز و به بازی مرنج

چه یازی به کین و چه نازی به گنج؟^{۲۸}

از خیام

"ترکیب" پیاله‌ای که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

نشر علوم دینی و علوم لسانی و ادبی عربی که لازمه‌ی علوم دینی بوده است، می‌شد و از رواج علوم حکمی می‌کاست ... مقدمات تضییق علما و مخالفت با علوم عقلی و آزار حکما از همین نوره شروع شده ... رغبت طالبان علم به تحصیل علوم عقلی کاسته و بر میل و رغبت آنان به تحصیل علوم دینی افزوده شد ... و (کمابیش از) همان عهد است که می‌بینیم دیگر دانشمندان بزرگ و نامبرداری در نواحی مشرق^۱ ظهور نکرده‌اند."

^۱ نویسنده‌ای از واره‌ی صفوی: "فتحعلی خان در زمان نواب مالک رقاب قوللر اقلسی بود و بعد از آن به منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز گردید. القاب مشارالیه بدین طرز بود؛ وزارت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه شهامت و بسالت انتباه، رکن اعظم دولت ابد مدت ظل الهی، مصاحب تربیت کرده‌ی خورشید عنایت شاهنشاهی، اعتضادالسلطنه البهیة السلطانیة، عالیجاهی اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیة، زینالوزاره و الشکوه و العظمة و الحشمة و الجلاله و الشهامه و البساله و الاقبال" (برگرفته از "القاب و مواجب سلاطین صفویه")

از حافظ ۲۹۱

این چه "استغنا"ست "یارب" وین چه "قادر" "حکمت" است
 کاین همه زخم نهان هست و "مجال" آه نیست^{۳۰}
 "الا یا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها"
 که "عشق" آسان نمود "اول" "ولی" افتاد "مشکل" ها^{۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶}

یادداشت بیست و ششم:

پیشواژه ها و سرافزودها را می توان دستکم سه سان با کارواژه ها
 درآمیزانید، بنگریم به سه نمونه ی زیر:
 یکم: وزیر، فرهاد را جانشین وی کرد (جانشین کردن)
 دوم: وزیر، جای وی فرهاد را نشانند (جای ... نشانند)
 سوم: وزیر، فرهاد را بر وی جانشانند (جانشانند)
 ما در سرایس ها و نویسش ها روش دوم و سوم را جایجای کاربرده ایم.

^۱ نگارنده های سعدی که از بازه ی حافظ بود نیز همین ویژگی ها را دارند. گلستان سعدی اینگون می آغازد: "منت" خدای را "عزوجل" که "طاعتش" "موجب" "قربت" است و به "شکر" لدرش "مزید" "نعمت". سعدی آموزش دیده ی پدرش ("ملازم" و کارپرداز "علوم دینی" سعد بن زنگی، اتلک فارس) و نیز "مدرسه نظامیه بغداد" بود. در این "مدرسه" که شبانه روزی گردانیده می شد، شاگردان "دروسی از قیل صرف و نحو عربی، قرآن، فقه، حدیث، اصول، طب، فلسفه و نجوم را فرا می گرفتند. هدف اصلی ... تربیت قاضی و فقیه و محدث اهل سنت" می باشید.

^۲ به گمان فراوان نویسندگان و چامه سرایان چند سده ی گذشته، پیش از انقلاب مشروطه، در چنین "مکتب" ها و "مدرسه" هایی زبان دری می آموزیدند، داده هایی از پایان سده ی نوزده میلادی: "جز اعیان و تولگران و بازرگانان فرزندان خود را به درس خواندن نفرستادند، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار به کارشان آید نخواستند. دانش هایی که امروز هست نبود، و توده ی انبوه به درس نیاز ندیدی ... یک سال کمابیش می خواست تا شاگرد الفبا را نیک بشناسد و کلمه هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون به مکتب رسیدی نخست الفبا خواندی، و پس از آن «جزوعم» (جزو واپسین قران) را از سوره ی «قل اعود» آغاز کردی، و پس از آن بازآمده ی قران را خواندی و پس از آن کتاب های گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری خواندی."

یادداشت بیست و هفتم:

نه تنها همه ی کارواژه های ماده ی آینده (چون رهیدن و رویدن)، بلکه همه ی کارواژه های ماده ی گذشته (چون رستن و رُستن) را می توان با پی افزودِ "اندن" یا "انیدن" گذرا یا بازگذرا گردانید: رُستاندن یا رُستانیدن از رُستن (چون رویدن و رویاندن) رستاندن یا رستانیدن از رستن (چون رهیدن و رهاندن)

یادداشت بیست و هشتم:

در شماری از کارواژه ها برای گذرا و بازگذرا کردن با پی افزودِ "اندن" یا "انیدن"، یک یا چند بندواژه را سترده اند. این رویکرد را نیز می توان، بویژه برای سازیدنِ دانش واژه ها، جایاجای کارگرفت: "نشاندن" یا "نشاندن" (نشستن یا نشینیدن کنانیدن، همانا منصوب کرن که "نشاندن" به معنای "منصوب کننده" از آن برآییده است)، به جلی کاربردنِ "نشینانیدن" یا "نشیناندن".^{۱ ۳۳}

یادداشت بیست و نهم:

آنچه را برای فرارویاندنِ زبانِ آسان و رسایِ دری به زبانی منطقه ای دیوانی می توان بویژه برجهانید،^۲ اینگون پرداز می زنیم: یکم، ساده تر و روان تر کردنِ زبانِ دری با تنگاندن یا محدود کردن آن به یک دستورزبان، چرا که اینک برای یادگیری زبان کنونی می بایست دوزبان و دو دستورزبان، همانا دری و عربی را، کمابیش آموزید.^۱

^۱ نشانیدن یا نشاندن می تواند گذرای نشیدن یا نشستن نیز باشد، اگر که در نوشتارها و واژه نامه های پارینه بدان پردازیده باشند. ما اینجا، آنان را همبرِ نشستن کنانیدن گرفته ایم (برهان قاطع و غیث اللغات).

^۲ برجسته کرد، از برجهیدن و برجهاندن

دوم، سامان دهی و دسته بندی پایواژه های ساده ی کهنه و نو بویژه بر بنیان ماده های آینده، و نه گذشته، و کاربرد بیشتر آنان، چرا که بدینسان آموزنده ی زبان دری با یادسپاری تنها سیصد تا پانصد پایواژه یا مصدر ساده، می تواند کارواژه ها یا فعل های گذرا و ناگذرای زمان های گذشته و کنونه و آینده را صرف کند، و نوواژه های برگرفته از آنان را آسان تر ریشه یابد.

سوم، هنجارمندانه تر و روشمندانه تر کردن گامگام ساختارهایی واژه سازی به کمک سرافزودها و پی افزودها، ویژگیون بر پایه ی پایواژه ها، برای برون رفت از بخشی از نامرزنبدی های کنونی زبانی (نیز بنگرید به پانویس).^۲

چهارم، دریافتنی تر و فراگرفتنی تر کردن نوپایواژه ها و نوواژه های نیازیده^۳ با بهره گیری بیشتر از واژگان کمابیش آشنای امروزی، به جای سودستانی گسترده از پایواژه ها و واژه های بسیار کهنه و ناآشنا.^۴ پنجم، بازیابی و بازگسترانی آن دسته از پایواژه های ساده ی ناپیشوندی و پیشوندی نگارندگان هزاره ی گذشته که امروزیان آنان را کمابیش

^۱ ما "دانسته" جایجای کارواژه های برگرفته از ماده ی آینده – چون آموزیدن و نه آموختن – را آورده ایم، آنهم به نو انگیزه: نخست برای آنکه بنمیدیم می توان این کارواژه ها و واژه های برگرفته از آنان را نیز به اندوخته ی زبان کنونی افزایش داد، و دوم – همانگون که جداگانه بدان پردازیده ایم – برای آسانی در صرف کردن کارواژه های زمان های گذشته و کنونه و آینده.
^۲ یکی از انگیزه های برجسته ی از میان رفتن مرزنبدی در زبان دری و درآمدن بی سرو و سامان گروه گروه واژه های نادانسی و دانشی عربی به آن، و در پیامدش، ساخته شدن ناچاره ی بسیاری از کارواژه های نازا یا کم زای عربی دری، همان گون که جداگانه آورده ایم، افزایش شمار نهادهای پرستشگاهی آموزشی گسترنده ی زبان عربی می بود. انگیزه ی دیگر آن را باری، می بیست در نبود پایواژه های بسنده یا درخور ساده ی دری برای ساختن نوواژه های نیازیده درجوبید. بدین روی، برای دستیابی به زبانی مرزدار و سامانمند، و نیز آسان و رسا، بجاست کار را بویژه از پایواژه ها آغازانیم.

^۳ نیازیدن و نیازاندن

^۴ در درون و برون مرز کوشش هایی از سوی پژوهشگران برای گردآوری پارین پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ساده را بسادشوار می توان به اندوخته ی پایواژه های کنونی افزایش داد.

آسان درمی یابند، و نویسندگان و سخنوران می توانند آن ها را به سادگی دوباره کارگیرند.^{۱۳۴}

ششم، همکاری و همراهی بیشتر میان زبان شناسانِ باختر آسیا، از آسیای میانه گرفته تا دریای سیاه و از مدیترانه گرفته تا هندوستان، برای درانازی زبانِ منطقه ایِ درخور و کارایی که مردم باختر آسیا به کمک آن بتوانند یکدیگر را، بدون سودستانی از زبان انگلیسی، آسان بفهمند.

هفتم، دریافتنی تر و امروزی تر کردنِ خط کنونی یا گزیدنِ خطی نوین با بهره گیری از ارزیابی ها و دیدگاه های گوناگونِ کارشناسانِ گذشته و کنونی برای ساده تر و رساتر کردن نوشتن و خواندن و گفتن به زبان دری.

هشتم، کنکاش و سگالشِ افزاتر در زبان های کهن باختر آسیا برای بهره گیری از آنان در ساختنِ دانش واژه ها، چون زبان های ودایی و سنسکریت و پهلوی و آرامی و سریانی و اوستایی و دری میانه و عربی و ترکی و ارمنی و دگره، چرا که برای ساختنِ نوپایواژه هایی که بتوان از آنان دانش واژه ستانید، به همه ی اندوزیده هایِ زبانیِ دیروزه و امروزه ی مردمان باختر آسیا می نیازیم.

از دیدگاه نگارنده، با همه ی چالش ها و سختش ها،^۲ میتوان اندک اندک زمینه هایی فراهم سازید تا مردمان باختر آسیا، زبانِ دریِ خودساخته ی آینده را، زبان خویش یا زبان دوم خود دانند، و همگی دستادست از آن زبانی سامانمند و پیشرفته و ساده دراندازند، و در پرتو آن، به داد و

^۱ برای نمونه، واژه و پایواژه های نه چندان دشوار "درسی" و "دررسیدن و دررساندن" (چون بررسی و بررسیدن و بررساندن - پایواژه ی ساده ی آن، رسیدن) برای معنایی چون تدارک، ادراک، الحاق، اتباع، ورود، وصول، نضح، تربیت (معنایی برگرفته از دهخدا) / بیهقی: "چنانکه این پادشاه (اردشیر) را پیدا آرد، (خداوند) با وی گروهی مردم دررساند".

^۲ از سختیدن و سختاندن (به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری، ما بر آنیم که پایواژه های ساختگی یا مصدرهای جعلی، "زیلی" دارند و می توان از آنان دلش واژه ها و نادانش واژه های بسیاری برآورد).

سدهای فرهنگی و دانشی و اجتماعی و اقتصادی منطقه ای، پهنای و ژرفایی دهند بسا نوین و تاریخی.^۱

خاورزمین به سانه ی یکی از گاهواره های فرهنگ آدمیزادی، در این پهنه پارین -آزمون هایی نیز دارد.

یادداشت سی ام:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دست رسانده ایم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای اکنون و آینده در همه ی زمینه های زبان، ویژگیون، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها.

از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است^{۲۵} ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) بچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب

^۱ درباره ی "اهمیت روزافزون همگرایی های فرامرزی" و بایستگی "اکوی بزرگ" برای باختر آسیا، از نیم جزیره هندوستان تا مدیترانه و از قفقاز تا آسیای میانه، بنگرید به کتب اقتصادی "داده ها و چشم اندازها"، و نیز بخش پایانی از کتاب "خیزش هشتاد و هشت" از همین نویسنده، انتشار در آلمان سال ۲۰۰۷ و سال ۲۰۱۸ میلادی.

اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبد بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می‌گردد^{۳۶} ... برخی تصور می‌کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه‌های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد^{۳۷} ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش‌های منفی رشد زبان (است)^{۳۸} ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل‌ها (در زبان) طی می‌کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود^{۳۹} ... کارواژه‌ها یا فعل‌عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانسیم زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که نخیره افعال بسیط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی‌افزودها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می‌داد. وضع کارواژه‌ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود^{۴۰} ... اندیشه‌ی عمده‌ی شادروان کسروی درباره‌ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه‌های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه‌ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاننازند، اندیشه‌ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به لحن و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی مصنوعی آفرید^{۴۱} (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده‌ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می‌کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن‌ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه

خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد.^{۴۲}

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به بستتاری آن خواسته هلی خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دو شان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد^{۴۳} ... یک زبان زنده و نیکه توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی بازکرده؟^{۴۴} ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلا می گویند ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد^{۴۵} ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود^{۴۶} ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. لگر امروز ما این را بکار نبندیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد^{۴۷}."

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها) اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت، آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از درنگیدن برابر بطئی، روابود از روابودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر قطع، نگرش از نگریستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجماد^{۴۸} و نیز این برابرها از ابن سینا، که شماری شان از کارواژه ها برآینده اند^{۴۹} ۱

<u>از ابن سینا</u>	<u>از نصیرالدین طوسی</u>
شایدبود	مکان
کزندگی	فعلیت
پذیرفتن	قبول کردن
کرده	محدث
جانور	حیوان
درازا	طول
پهنا	عرض
مایه	ماه

^۱ ابن سینا، "فیلسوف داهی"، نلیپگیرانه می کوشید برای شماری واژه های عربی برابرهایی از زبان دری بسازد. خواجه نصیرالدین طوسی، "عالم شیعی"، در این زمینه چندان تلاشی نمی ورزید و بیشتر "مصطلحات فارسی معمول عصر" را برمی گزید. در "مقدمه لغت نامه دهخدا" می خوانیم: "خواجه نصیر به عکس ابن سینا در صدد ترجمه و ایجاد لغات و اصطلاحات فارسی به جای لغات و اصطلاحات عربی برنیامده" است.

از کتاب های نویسنده^۱

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روینایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فراز های جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نقت عربستان و خلفای نقت ایران
- ۹- اشرفیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری ایرانی
- ۱۱- بازار و بازارین
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سردوشت ساز
- ۱۴- لایه بندی ها و رده آراییی های نوین اجتماعی
- ۱۵- پیچی تاریخی
- ۱۶- هذو ز تحمه ی زرتشت در دریاچه ی چیچسته است
- ۱۷- آ ژیرها برای که به ندا در می آیند
- ۱۸- جستاری در بحران ها و رکودهای اقتصادی
- ۱۹- برون رفت از بن بست ی تاریخی
- ۲۰- کارواژه ها در زبان ما
- ۲۱- راز چشم ها (ادبی)
- ۲۲- سه نسل (ادبی)
- ۲۳- میان دو ننت (ادبی)
- ۲۴- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۲۵- به یاد آر (ادبی)
- ۲۶- بهار باران (ادبی)
- ۲۷- سرای (ادبی)

A look at the History of Iranian Civilization- ۳۲

and the Renovation Phases

Iran: The Effects of Social and Economic

Changes

۳۴ و بیش از صد پژوهش و ارزیابی اقتصادی اجتماعی -

تاریخی- ادبی

سرچشمه ها

از بخش یادداشت ها

لغت نامه دهخدا

فرهنگ معین

فرهنگ زبان پهلوی

فرهنگ لغات عامیانه

دستور زبان خانلری

تارنماهای گوناگون درون و برون مرزی زبان دری، گویش های باختر آسیا، و تاریخ خاور
نویسارها و سرودارهای ادیبان و نویسندگان کلاسیک
کارهای پژوهندگان پیشینه و کنونه

در زیر تنها شماری از سرچشمه های یادداشت ها را آورده ایم.

- 1 یوشیچ، نیما - مجموعه شعرهای نو، تهران 1376، برگه 691
- 2 معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران 1380، برگه 966
- 3 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 65
- 4 "دهخدا، حاشیه" و "مقدمه ی برهان چ معین" برگه 29 - برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 5 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگه 791
- 6 مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران 1382، برگه 826
- 7 جامی، نورالدین - برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه ی "پهلوی"
- 8 English networks, Gramatik Deutsch etc.
- 9 "دهخدا" - واژه ی "وزیدن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 10 سعدی، مصلح الدین - گلستان، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 163
- 11 "دهخدا، مقدمه" - "زبان ها و لهجه های ایرانی کنونی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 12 طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، آلمان 1387 برگه 56
- 13 طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، نامه انگلس به مارکس،
ایران 1358 برگ 45
- 14 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 212
- 15 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 16 سعدی، مصلح الدین - گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 131

- 17 نیک آیین، امیر - واژه نامه ی سیاسی و اجتماعی، 1365، برگه 13
- 18 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 225
- 19 Coelho, Paulo - The Zahir, New York 2005, p 45
- 20 مطالعات زبانی بلاغی، شماره چهارم، پاییز و زمستان 1390، برگه های 89-90
- 21 Coelho, Paulo - The Alchemist, Prologue, New York 1993, p xiii
- 22 اخوان ثالث، مهدی - آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، برگه 373
- 23 خانلری، پرویز نائل - دستور زبان فارسی، تهران 1351، برگه 5
- 24 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 25 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 34 و 42
- 26 نصیری، میرزا علی نقی - القاب و مواجب نوره ی سلاطین صفویه دانشگاه فروسی مشهد 1372، برگه 7
- 27 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 28 فردوسی، ابوالقاسم - پندهلی از شاهنامه فردوسی، تهران 1369، برگه 132
- 29 سعدی، مصلح الدین - گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 13
- 30 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 31 دیوان حافظ - از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران برگه 1
- 32 کسروی، احمد - انقلاب مشروطه، تهران 1380، برگه های 77-78
- 33 "دهخدا" - واژه ی "نشادن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 34 بیهقی، ابوالحسن - تاریخ بیهقی، برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه های "در رسیدن" و "در رسانیدن"
- 35 طبری، احسان - دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 برگه 14
- 36 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 259 و 215
- 37 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 219
- 38 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 224
- 39 طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان برگه 87
- 40 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 41 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 242
- 42 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 213-212
- 43 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 21
- 44 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 27-28
- 45 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 46 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 31-32
- 47 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 48 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 266-265
- 49 "دهخدا، مقدمه" - "تصیرالدین طوسی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا